


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی



۲۱۰۷۲
۳۷۳۶۷۷

هکس که گرفت مکد از اده جف
جشن نمازید و غنوی میماند

۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۳۷۳۶۷۷
کتاب	انوار سلیمانی	
مؤلف	میرزا حسن مولوی	
مترجم		
شماره قفسه ۲۱۰۷۲		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۲۱۰۷۲	

۲۱۰۷۲
۳۷۳۹۷۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
بخش کتابت و نشر
چشمه‌نمازید و غیره میماند

۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	الفوار سلیمانی
مؤلف	میرزا حسن مولوی
مترجم	
شماره قفسه	۲۱۰۷۲


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۱۰

۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵

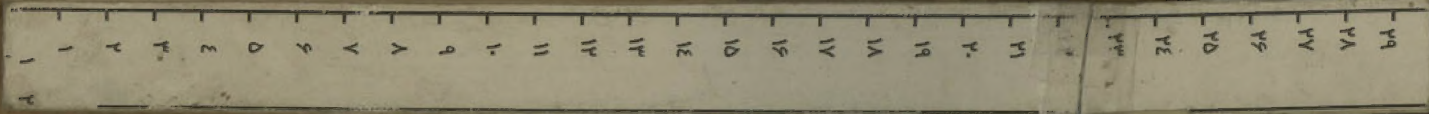
۲۱۰۷۲
۳۷۳۹۷۷

کتابی که نرفت مکد از راه جف
چشم بنماز بدو و همو میماند

۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 میری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۳۷۳۹۷۷
کتاب	الغزیر سلیمانی	
مؤلف	محمد حسن مولوی	
مترجم		
شماره قفسه ۲۱۰۷۲		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
----------------------------------	-----



حدیچ و بنای بعد از شارباز کرام احیاء حضرت معبود ذوالجود و کرام
 محض غیای و بنوع بر روی ما پیا کرام از ظلمت جهل و نادان رهش
 نور علم و طریق مستقیم هدایت و نمود و از در کات عصمت و عصمت
 کرامت و فیه بدینجا عدل و انصاف مستعد و باطام طریقی و بنوع
 بسعادت توحید رسانید و بدولت انقیاد و اطاعت خاتم الانبیاء مصطفی
 صلی الله علیه و آله که از اهل کرام امتیاز نام کرامت کرامت و بجلالت
 اسبید اوصیاء علی رضی و اولاد اهل بیت جمیع و نمود و بشنود و بری
 از اعدای دین مبین و جلالین طریقه و مذهب آن طاهرین منزل
 گردانید الحمد لله الذی هدانا لهذا و کانت الهی فی لولان هدانا الله
 و اعلم چس کویده افتخار و افتخار و اوج جسم الی الله الرحمن الرحیم عباس
 عفر الله له و لوالله و لاخوانه المومنین و اخواته المومنین که چون
 حضرت حکیم علی الاطلاق که فرمود اعیان المجدیدین با سکر و المومنین
 و جلال طریقی و احسن حضرت سید بشر و حضرت امیر ائمه علیهم
 السلام و علما و صاحب افکار و نظر و علم و انوار و اعیان
 با سکر و بن اسلام و محافل و مفاصل حق ائمه کرام علیهم صلوات

السلام واقع شده که هر یک بحقیقت واضح و برهانیت قاطع بر حقیقت دین اسلام
و مذهب حق شیعه اثنائاً عشره کفر و تاجیه عبارت از ایشانست و بطلان ادیان
جاحلین دین اسلام و مخالفین مذهب حق یمه اثنا عشر صلوات الله عليهم ^{جمعیت} که نود و نه
مالک ایشانند و هر یک از این مناظرات و مجادلات متفرقا در کتب اخبار و رسائل
و غیره و اکثر زبان عربی واقع شده و غیره و باطلان و عری و با نازان ایشان
منتفیغ شوند شد بخاطر فارسی ضعیف بی بضاعت رسید که بجمیع آنها را بنویس
نارسی در یکجا جمع و کتابت علیحد کند تا انتفاع طالبان حقیقت دین و مذهب
حق از عرب و عجم از آن جمله میر و ازین جهت این ضعیف نیز مجبور باشد
و اولی خود که هر مناظره را در فصلی مینویسد و هرست فصول را در او را که کتابت
ذکر کند تا هر مناظره که مقصود باشد بفرست رجوع نموده بفرست و اگر
توانند یافت و ما توفیق الله و هو حسبی و نعم الوکیل و هرست فصول اینست
فصل الاول در ذکر مناظره حضرت خاتمه الانبیاء محمد مصطفی علیه السلام
و آله با اهل ادیان غیره **فصل دوم** در ذکر مناظره حضرت اسلام الله الغالب
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه با مهاجرین و انصار **فصل سوم** در ذکر
مناظره حضرت صلوات الله علیه با یونیکر و غیره **فصل چهارم** در ذکر مناظره
حضرت رابع ال اعبا امام حسن مجتبا صلوات الله علیه با مشرکین فضل
آنحضرت و بدیهه بر کوارش علیهم السلام **فصل پنجم** در ذکر مناظره و مکاتبات
حضرت خامس ال اعبا امام حسین علیه السلام با صلوات الله علیه با عین
فصل ششم در ذکر مناظره و مکاتبات حضرت سیدال اشعریین صلوات

عليه باير شاي **فصل هفتم** در ذكر مناظره و مکالمه حضرت باقر ع و
عليه **فصل هشتم** در ذكر مناظره و مکالمه حضرت صادق صلوات الله عليه
فصل نهم در ذكر مناظره و مکالمه حضرت كاظم صلوات الله عليه با هر
الرشيد **فصل دهم** در ذكر مناظره و مکالمه حضرت رضا صلوات الله عليه
در مجلس مأمون با اهل اديان مختلفه **فصل يازدهم** در ذكر مناظره و مکالمه
جواب حضرت شوالا مأمون را **فصل دوازدهم** در ذكر مناظره و مکالمه حضرت
تقي جواد صلوات الله عليه با يحيى بن اكناف **فصل سيزدهم** در ذكر مناظره و مکالمه
حضرت تقي هادي صلوات الله عليه **فصل چهاردهم** در ذكر مکالمه حضرت زكي
صلوات الله عليه **فصل پانزدهم** در ذكر مناظره و مکالمه حضرت محمد باقر ع و
سجاد ع و شيخ معتزلى و مکالمه علي بن مسلم رحمه الله **فصل شانزدهم** در ذكر مناظره
و مکالمه مفيد رحمه الله با كاهن و ابى عمر و شولان **فصل هجدهم** در ذكر مناظره
هشام بن حكيم رحمه الله و علي بن مسلم با خراسان و عمر و شيخ **فصل نوزدهم** در ذكر
مناظره و مفيد رحمه الله با ورنان و جواب حضرت شمس بن اذخر و خود را
فصل بيستم در ذكر جواب حضرت رضا صلوات الله عليه مأمون را و نقل
مکالمه شيخ با سنى **فصل بيست و نهم** در ذكر جواب مفيد رحمه الله اعتبار اهل بو
الحسين خياط را **فصل بيست و دو** در ذكر جواب هشام بن حكيم رحمه الله سوادى
خاله بر مكي را و مناظره او با عبد الله بن زياد با ضي و در حضور هارون و اهل
فصل بيست و سه در ذكر استدلال مفيد رضي الله عنه بر عدم بيعت ائمه المؤمنين
عليه السلام با فاطمه **فصل بيست و چهارم** در ذكر اجوبه علي بن مسلم سوادى با

باير و در ذكر مکالمه حضرت
عليه و ابى الهادي و
فصل

فصل بيست و پنجم در ذكر جواب حضرت باقر ع و صلوات الله عليه و شيخ شافعي
فصل بيست و ششم در ذكر جواب حضرت مفيد رحمه الله استدلال ائمه صلوات الله عليهم اجمعين
فصل بيست و هفتم در ذكر جواب مفيد رحمه الله تراجم را و در باب مصاحبه ابو بكر و
فصل بيست و هشتم در ذكر جواب مفيد رضي الله عنه استدلال ائمه صلوات الله عليهم اجمعين
از و حاشي ك خود در نقل آن شيخ خود در جواب مفيد رحمه الله استدلال ائمه
بر وجه شامش ابو بكر از مفيد رضي الله عنه با فخره **فصل بيست و نهم** در ذكر جواب مفيد
رضي الله عنه سالي را كه از آيه سوادى خود **فصل بيست و دهم** در ذكر سوال ابو جعفر
از حضرت كاظم صلوات الله عليه **فصل بيست و يازدهم** در ذكر مکالمه حسين بن فضا
با ابو جعفر و استدلالات مفيد رحمه الله بر ظلم ابو بكر و عمر بر حضرت فاطمه ع و اهل
فصل بيست و چهارم در ذكر جواب هشام بن حكيم رضي الله عنه سوال ابراهيم از حضرت
حديقه كه از ائمه المؤمنين عليه السلام عامه روايت نموده اند **فصل بيست و پنجم** در
ذكر تحقيق شيخ مفيد رحمه الله حديث شافعي را **فصل بيست و ششم** در ذكر جواب شيخ مفيد
رحمه الله مرد معتزلى را كه از عيب حضرت زبير رضي الله عنه سوال نمود **فصل بيست و هفتم**
در ذكر جواب ابو يحيى فضل بن شاذان سالي را كه از امامت حضرت علي بن ابي طالب
صلوات الله عليه سوال نمود **فصل بيست و هشتم** در ذكر مناظره و مفيد رضي الله عنه
با ابو بكر بن صر **فصل بيست و نهم** در ذكر جواب مفيد رحمه الله از امامت عازان
فصل بيست و دهم در ذكر فتوى مفيد رضي الله عنه در مسئله فقهى **فصل بيست و يازدهم** در ذكر
جواب فضل بن شاذان و مفيد رضي الله عنه احاديث بخلافين را **فصل بيست و چهارم**
در ذكر فتوى فضل بن شاذان و مفيد رحمه الله در آيه و الا ان

فصل بيست و نهم

بعضی اولی بعضی **فصل پنجم** در ذکر جواب یکی از سادات عالی کبار
سیدنا ابی طالب که فرمودند متعصب بنی **فصل ششم** در کلام
حضرت امام انا محمد بن علی الباقی صلوات الله علیه با حسن بصری **فصل هفتم**
جواب در ذکر مکالمه عبداللہ بن عباس با معاویہ **فصل هشتم** در ذکر مناجات
مفیدہ حدیثی با اعداد و تواریخ **فصل نهم** در ذکر جواب شیخ مفید **فصل دهم**
مناظره امیر مخالف جاحد را در غیبت حضرت بقیة الله صلوات الله علیه
فصل یازدهم در ذکر مناظره هشتم بین حکم و علی بن خالد بروکی
و مناظره او در جواب ابی عبد الله و مناظره او در مجلس حضرت امام حسن
صلوات الله علیه **فصل بیستم** در ذکر مناظره سعد بن عبداللہ القریظی
فصل بیست و یکم در ذکر مناظره علی بن ابی طالب علیه السلام فی حق الله علیه
مناظره محمد بن ابی بکر فی حق الله علیه در مجلس کرمان **فصل بیست و دو** در حق
ایمان ابو طالب علیه السلام در ذکر مناظره شیخ مفید رحمه الله علیه با علی بن عیسی
و جواب حضرت علی بن نصر با هادی **فصل بیست و سه** در ذکر مناظره مفید رحمه الله علیه
عنه با شیخ عباس **فصل بیست و چهار** در ذکر اجوبه سید حسن بن سید یحیی
فصل بیست و پنجم در ذکر مجلس اول مناظره ابی اجماع و ابی فاضل **فصل بیست و ششم**
در ذکر مجلس دوم مناظره حضرت ابی اجماع و ابی فاضل **فصل بیست و هفتم** در ذکر
مجلس سیم مناظره حضرت ابی اجماع و ابی فاضل **فصل بیست و هشتم** در ذکر
مناظره مامون با جبرائیل از فضایل اهل خلافت **فصل بیست و نهم** در ذکر
مناظره شیخ حسین بن عبدالصمد با فاضل حلبی **فصل شصتم** در ذکر

مناظره

مناظره فاضل زاده کرمانشاهی با فاضل زاده اوزبک در مجلس بیست و نهم
شاه حبیب مکان شاه عباس بن نور الله علیه و شیخ **فصل شصت و یکم** در ذکر مجلس
اول مناظره یکی از سادات عالی کبار در مجلس مشرف علی اکبر علیه السلام
با یکی از فضلاء اهل خلافت **فصل شصت و دو** در ذکر مجلس دوم مناظره شیخ
و نجابت بنیاد مفید و ابی اجماع و ابی فاضل در مجلس مشرف علی اکبر علیه السلام
فصل شصت و سه در ذکر مناظره ابی جعفر محمد بن مؤمن الطالق با ابی اجماع
فصل شصت و چهار در ذکر حکایات عجیبه **فصل شصت و پنجم** در ذکر مناظره حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با یهود و نصاری و جماعت دهریه و ثوبیه
و مشرکین عرب و آن اینست که در کتاب احتجاجات شیخ بلخی علیه السلام
از حضرت ابی محمد حسن العسکری صلوات الله علیه مرویت که آنحضرت
فرمود که آنحضرت فرمود که حضرت صادق از حضرت باقر و آنحضرت از حضرت
سجاد و آنحضرت از سید شهادت آنحضرت از حضرت امام المؤمنین علی علیه السلام
تقلید فرمود که آنحضرت فرمود روزی شیخ ثمالی در نزد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله اهل بیح درین یهود و نصاری و دهریه و ثوبیه و مشرکین
عرب ایستاده بودند و گفتند ما قایلیم باین که عزیر بر خدایت و آمدن ایم
که با تو مناظره کنیم ای محمد و بر بینیم که تو چه میگوئی اگر چنانچه تو متنا
ما نیکی پس ما با تو جواب ندهیم از تو و از تو اقسام و اگر با ما مخالفت
کنی با تو خصوصت و جداییم و اگر و نصاری گفتند که ما قایلیم
که مسیح بر الله تعالی است و با او متعبد است و آمد که بر بینیم تو چنانچه

فصل شصت و یکم در ذکر مناظره یکی از سادات عالی کبار در مجلس مشرف علی اکبر علیه السلام
با یکی از فضلاء اهل خلافت

از جهت اکر ام میگوید ای فرزندان من و این فرزندان منست نه باین معنی که
اثبات نماید از برای شخص غیر او اجنبی است و نسبت میان او و آن شخص
نیست و همچنین چون حضرت الله تعالی میفرمود که مرا می که بغیر از من که پیدا
کرد او را عجبی گرامت بمنزله فرزندان خود را خود نموده اگر چه ولادت یافته
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که همین معنی است آنچه در
نما که اکر این وجه گرامت سبب فرزند بودن عزیز باشد موسی و فرزند
بودن احق و اخیوانی بود و اینست که حضرت الله تعالی باطل را از حق
میگرداند و حق را و را بر او قلب میکند زیرا ازین که گفتید بر شما چیزی
دیگر عظیم تر از آن که من گفته ام لازم می آید و اینست که عظیم الشان
از علمای شما گاه هست که اجنبی را از جهت گرامت فرزند میگویند اگر چه
میان ایشان ولادت و نسب ثابت نباشد ظاهر و هویدا است که کسی
عظما شخصی را از راه اکر ام بر او دم میگوید و میگوید که این برادر منست
که از او که ای تر باشد میگوید که این شیخ من بود منست و کسی دیگر را که
تو باشد میگوید این سید من و آقای منست زیرا هر یک که گرامت و غیر غیر
باشد اکر ام او درین قول بیشتر است پس بنابرین باید که جایز باشد در نزد
این که موسی برادر خدای تعالی باشد حضرت بنی یاسر را سید او باشد و اکر
او را بنی تو از عزیز نموده و او را منازله خند عطا فرموده که عزیز برایت
پس بنابر آن که هر که گرامت تو باشد او را میگوید از جهت اکر ام و اعزاز
ای سید من یا ای شیخ من یا ای اقم من یا ای دشمن من باید که موسی اعتنا

و غیر غیر

نما برادر را شیخ یا اقم یا دشمن یا سید یا امیر حضرت الله تعالی باشد بنی و برادر بنی
این کلام از حضرت بهیوت و حقیر گفتند و آنکه گفتند ای محمد ما را خلقی بود
که گفتی فکری که از حضرت الله صلی الله علیه و آله فرمودند که درین که گفتیم
معتقد و از روی انصاف حضرت الله تعالی شما را اهدایت کند و بعد از آن بگوید
نصای می توجه کردید فرمود که شما گفتید که قدیم عزیز و جل با بر خود میگویند
ازین قوا چه از او کرده ای یا این را داده کرده ای که قدیم حاضر کردید بپشت
این محبت که عیسی است یا این محبت که عیسی است قدیم شدن بسبب وجود
که حضرت الله تعالی است یا این که میگوید حضرت الله تعالی با عیسی متحد شد یعنی
حضرت عیسی را مخصوص کرد و اینست که گرامتی که غیر او را نکردند اکر این را
نموده ای که حضرت قدیم تعالی حادث کردید این قول باطلست و شما بسبب این قول
باطلید زیرا که قدیم متقلب کردید حادث شود و اکر این را خواسته ای که حادث
قدیم کنست این قول هم محالست زیرا حادث قدیم نتواند شد و اکر اراده کرد ای که
حضرت الله تعالی عیسی را مخصوص ساخت بگرامتی و او را بر کونین از سایر بندگان
پس قوا کرده ای بعد از عیسی و بعد از آن معنی که متعین شدن با عیسی
هرگاه عیسی حادث باشد و متحد شدن باشد با حضرت الله تعالی یا این معنی
که در او چیزی احدی ندارد که بسبب آن چیزی او را که خلق شد و نزد حضرت
و آن چیز حادث شود و این خلاف آن قولست که او را گفتید نصای
گفتند با محمد پس می که حضرت الله تعالی چون ظاهر کرد این از دست
عجیب که از دست غیر او ظاهر نکرد پس باید که او را فرزند خود گرفته باشد

عالت

کوست و این از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که شنیدم که امرای
دوین مسی که شاور با هم میگویند آنچه باطل و گفته بودید ما را آماده فرود
بیاوریم و اینان بجهت گفتن بود که ده نصاب را که شنیدیم که هر یک از این
که او گفتن این سخن را ابراهیم را نه خلیل الله میگوید حضرت فرمود و این را بگویند
گفتن از جمله ما را منع میکنی که عیسی را بفرستد ما را هم حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که این مثل آن نیست زیرا گفتن ما ابراهیم و خلیل الله را
اینکه خلیل باشد است از جمله یا از جمله اگر است از جمله یا از جمله معنی فرمود
است پس عیسی را بفرستد که ابراهیم و خلیل و خدیجه و خدیجه و خدیجه و خدیجه
منقطع و متعطف و برهن و مستغنی است زود در وقت که خواستند او را
انداختند و بدید خدیجه او را که در حضرت الله تعالی عیسی را میگویند که در روزی
هم در آن آمده و در او ملاقات کرد و گفت مرا بگویند که آنچه خلیل را
حضرت الله تعالی بر او فرستاده که تر است که حضرت ابراهیم گفت حضرت الله
ملاست و این را و این را که است و من از این را و این را و این را و این را و این را
یا و این از این است که الله تعالی او را خلیل خود گفت یعنی خدیجه و خدیجه و خدیجه
او و منقطع با و این را و هرگاه معنی خلیل از خلیل باشد خلیل و این است
این معنی را در کتب خلیل شده از معانی خود و واقف گشته با سر لری که خدیجه و
آن را واقف گشته پس حق خلیل الله این خدیجه و هرگاه که حالت با و با و او
و از این تیسر حضرت الله تعالی خلیل را در حق فرمود که اگر او منقطع بجز
تعالی نیست خلیل او نخواهد بود و اگر عالم با او بودیم خلیل او نبود

کسی که فرزند را از ما صل شد باشد و از او را غصب نموده از خود بر آن فرزند
او به فرزند از معنی ولادت متحقق است و هر چه فرمود و دیگر آنکه اگر کسی را
که عیسی را بفرستد عالم بگویند بر ابراهیم و خلیل الله را بفرستد ابراهیم را خلیل الله میگویند
از جمله ما را هم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ابراهیم را از خود
نبرد پس بگویند که عیسی هم بر حضرت الله تعالی است و اگر چه بنا بر قول خود
که عیسی را هیچ و رقیس و سید و ابراهیم را حضرت الله تعالی بگوید خدیجه بر ایشان لا اله
آدم چون کلام حضرت علی الله علیه و آله را بجا میارید نصاری گفتند که در کتب
خبر سلوات که عیسی گفتن پس میفرمود میروم ازین جهت که او را بفرستد
پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن کتاب را بفرستد و در آنجا عیسی را
که عیسی گفت میروم پس میفرمود و در آنجا عیسی را بفرستد و در آنجا عیسی را
بگوید هیچ آن کسی که عیسی را ایشان خطاب نمود بر حضرت الله تعالی است
چنانچه عیسی را بر او است و دیگر آنکه آنچه در کتاب سلوات باطل است که
بر شما آنچه را که اعتقاد دارید و میگویند عیسی بر حضرت الله تعالی است از
جهت انحصار من بر اسطر آنکه شما گفتید گفتید که ما او را بفرستد و این را
آنکه عیسی را انحصار حق الله تعالی است که خبر او را نیست و شما میگویید که
عیسی را انحصار که عیسی را ایشان خطاب نموده گفت میروم پس میفرمود و در آنجا
نوار عیسی را بر او باطل است این که عیسی را انحصار حق باشد که در آنجا عیسی را
ثابت شد و فرموده از قول عیسی که فرمود میروم پس میفرمود و در آنجا
مثل انحصار عیسی را انحصار را با اید پس ما کلام عیسی را که حکایت کرده

است
فرمود

بدست خود و اگر ایشان عبادت جزو نبوده و عبادت کردن ایشان شمارا اولی
بود از آن که شمار ایشان را عبادت کند چون کسی که عارف به صالح و عبادت
و عبادت باشد آنچه شمار آن تکلیف میکند شمار الهی تعالی ایشان را که در میان
چون حضرت جبرئیل علیه السلام و آله را کلام نداشتند و فرمود ایشان را که عبادت
بهر چیزی که گفتند که الله تعالی جلوا نموده و هر یک را عبادت مردان که این صورت
بودند پس ما را عبادت عباد و عبادت آن مردان تراشد از برای تعلیم خدای
و عبادت آنها میکنند و بعضی دیگر گفتند که اگر آن صورت مردیست که بشنود آن
اندر این صورت طاعت حضرت الله تعالی نموده اند پس ما این عبادت
بصورت عبادت ایشان تراشد ایم و عبادت میکنیم از جهت تعلیم
الله تعالی و بعضی دیگر گفتند که چون حضرت الله تعالی آدم را خلق نمود و
ما را کرد و باید بگوید و این ملائکه آدم را بگوید و فرمود از برای تعلیم ایشان
و ما را ملائکه است و بعد از آدم پس ما این بها را بصورت آدم تراشد ایم
ایشان را بگوید میکنیم از جهت تعلیم بصورتی که تعالی ایشان را که ملائکه از
تغریب آدم بگوید که در نزد دیگر همانند شما عباد میکنید بجهت تکلیف
عبارت از آنست که ملائکه که ما و بر ما و در شهرهای دیگر است خود عبادها ساخته اند و
بهر چه عباد عباد و بعضی که عباد قصد شما حضرت الله تعالی است که عباد عباد ما این عباد ما
و قصد ما عبادت الله تعالی است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
شما که و بعد از آنکه شدید و اولاد پس آنرا که گفتند حضرت الله تعالی جلوا کند
بلیکهای مردان بصورت آن مردان این بها را ساخته عبادت میکنیم

از برای تعلیم حضرت الله تعالی خطاب نمود که خدای خود را بشناسد و عبادت
بهر عبادت خلوقات نموده و با ایشان عبادت کند که خدای شما جلوا کند و در جای دیگر
خدای شما باشد و هرگاه این معنی را بشنود که این خبر فرمود خواهد بود میان
شما و این چیزهای و مردان جلوا میکنند مثل ملک و علم و رای و غیره و زنی
و تعلیم و خدمت و از جهت هر این اعمالها حادث و حال دیگر تقدیر است و چون عباد
صلوات الله تعالی که از برای ایشان است و الله تعالی که از برای ایشان است هرگاه توفیق
او را بخدمت خداوند جلوا نمودن هرگاه بر شما لازم می آید که توفیق کنید
او را از برای و هرگاه او را از جهت تکلیف خود و زوال توفیق شما او را که
بود زیرا این جلوات عبادت جلوا نیست و از این جهت متخیر میگردد و آنرا
و از جهت عبادت عبادی چون متخیر نمیشود تا جلوا کند و بعضی از این متخیر
نمایند که هر کس که با او شود با عبادت اسیر باز و شود و صفات عبادت
او جلوا کند این را که نسبت عبادت و معرفت باشد و عبادت باشد تعالی الله تعالی
تعالی که این را عبادت از این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون با او
جلوا کند که شما میکنند پس آنرا که جلوا کنید یا خسته بودید یا ملال
پس آنرا که مثل عبادت او را و گفتند نظر کنیم و کار خود بعد از آن حضرت
علیه و آله بطایفه دوم متوجه گردید فرمود و خبر دهید مرا از خود که هرگاه
که بصورت آنها را که عبادت حضرت الله تعالی کرده اند و عبادت و عبادت
و عبادت خود را و فرمود پس در پیش این صورتها بگذارد و بعد از این عبادت

آنکه گفتند ما مثل حجت تو هرگز ندیده بودیم و ما را که تو رسول خدا
 بر حق **فصل دوم** در ذکر مناظره و احتجاج ائمه المؤمنین و امام المؤمنین
 و پیروان ایشان و مولی القلائد علی مرتضی صلوات الله علیه و علی
 الطاهرین المعصومین با جمعی از مهاجرین و انصار که بعد از ایشان بدویت
 پیوسته و بعد از آن و قاسم و عبد الرحمن و طاهر و زید و عمار و سنان
 و هاشم بن عبد الله بن عمر بن حسن و حسین علیهم السلام را بر عباس بن
 ابی که بعد از آن بن جعفر از مهاجرین بودند و از انصار ابی که بعد از طاهر
 و ابی یزید و ابی حمزه و غیره علی و قیس بن سعد بن ابی وقاص و جابر بن
 و انس بن مالک و زید بن ادرم و عبد الله بن ابی رفاع و ابی لیلی و غیره را
 بودند و وقتی که ایشان فضايل خود را ذکر نمودند و بعد از آن اظهار کردند
 بآنچه رسول الله صلی الله علیه و آله در شان او از انس بن سلافت و غیره
 از منافقین و منافقین در کتاب کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علیه السلام
 مسطور و مکتوبات و آن است که سلام بن قیس علیه السلام را از آن خود که در
 علی علیه السلام را در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و آله با منافقین
 با جماعتی بود که ایشان با سنان در علم میکردند و بعد از آن که مرتضی و
 ایشان و همگی ایشان استغفار شدند و آنچند رسول الله صلی الله علیه و آله
 در باره ایشان فرموده ذکر نمودند و مثل آنکه فرموده **الانفة من القریش**
 و **القاسم من القریش** و قریش ائمة العرب و **الانفة من القریش** و **القاسم من القریش**
 قوت و سلطه من غیرهم و من انفس قریش انفس الله و من انفس الله و من

قریش ائمة الله و از فضل اخصایز و غیره ما می گفتند مثل نعمت ایشان و الله
 صلی الله علیه و آله و آنچند در قرآن مجید در مدح ایشان وارد گشته و آنچند
 صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرموده و آنچند رسول الله صلی الله علیه و آله
 در فضل و مازنی جلیل و در جنانة او فرموده و در فضل او که ملائکه او را مثل
 و غیره را و چیزی از فضل قریش و انصار را ذکر کنند که ذکر نکردند و انصار
 که مشغور و انصاف خود را گفتند فلا و فلا و از انصاف و قریش گفتند و الله
 صلی الله علیه و آله و غیره و جعفر و عیسی بن حارث و زید بن عماره و ابی
 و جعفر و عیسی بن سالم و ابی عوف و غیره اینها هر کس از قریش
 که نامی داشت و زید بود و نام بود و گفتند از ماست و حضرت ابی رفاع
 و ابی یزید و ابی حمزه و غیره نامی که غیر خود را از جماعت حضرت شیطانی خود گفتند
 یا ابا الحسن و جعفر و انصاف از تکلم حضرت فرمود که هیچکس از زید و کاه
 که فضل او را می دانست که فضل او را می دانست و حق بود که من تمام
 می کنم ای کبر و قریش و انصار که این فضل را بسبب که حضرت الله تعالی
 عطا فرموده و ابی سنان و عیسی بن حارث و اهل بیت خاندان فرمود و ابی سنان
 و اینان گفتند بلکه این فضل را با حضرت الله تعالی بسبب محمد صلی الله
 و آله و عیسی او عطا فرمود و حضرت فرمود راست گفتید اما بگوئید که آیا این
 که آنچند بنابرین از غیر دنیا و آخرت بسبب ما اهل بیت خاندان شما را
 فرموده و من رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من و اهل بیت من
 بودیم در برابر الله تعالی پیش از آن که خلق کند الله تعالی آدم علی السلام را

الرحمن اهل البيت ويطهر كنههم اهل البيت مع نور رسول الله صلى الله عليه وآله
وفاطمة و حسن و حسين و رادهم الله اخراست بلفظ كانت القصة هؤلاء اهل البيت
توليهم من بعده و غيرهم من غيرهم فاذهب هذه التوس و طهرهم تطهيرا
وام على دراهمكم كفتن هم داخل اى رسول خدا اى حضرتش فرمودند
خيرى اى علم اهل بيت انا اهل بيت رسول خدا و بر على برادر من و بر دختر من عالمه
دو فرزند من حسن و حسين و برادران من عليهم السلام و محمد و موسى
و اما كسى درين شرط نيست خدا ايشان را يكبار كشتن نهايت ميدهم و اين
حد يثلام است يا كفتن و اما رسول الله صلى الله عليه وآله و آل برسيد هم
با آنچه ام على كفتن بود كه فرمود و چون ايشان اين حد يثلام را
فرمودند و بر على عليه السلام فرمود شما را خدا حواله ميكنم يا اهل بيت
حضرت الله تعالى فرستاد ايتري كه بياييد ان الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا
مع الصادقين و اهل بيت را اهل بيت اى رسول خدا اى اهل بيت حضرت با خاص
آنحضرت صلى الله عليه وآله فرمود اما ما ما مورون عامد زهرا و مومنين
باين كه با صادقين باشند و اما صادقين شماست و اهل بيت را برادر من
و اوصياى و نيل تار و زخم است خدا ايشان را كشتن نخواهد انكه خيانت
كه فرمودى ديگر با على عليه السلام با ايشان خطاب نموده فرمود شما را خدا
حواله ميكنم يا اهل بيت اين را كه چو رسد رسول الله صلى الله عليه وآله
در غزوة تبوك كفتن از جهت چه مرا از خود جدا ميكنى رسول الله صلى الله
و آل فرمود كه من به صلاحيت خدا و كرم ايشان با تو فرمود كه نسبت تو

خبر

نبت هر وقت نبوتى الا انك بعد از من نبى نبيا خدا ايشان را كشتن خدا
كه چنين است ديگر با ارايم المؤمنين عليه السلام با ايشان خطاب نموده فرمود
خدا حواله ميكنم يا اهل بيت اين را كه چو رسد رسول الله صلى الله عليه وآله
است و از كرم او را بخدا و خدا را بزرگوار و خدا را بخدا و خدا را بخدا
برسيد كه اى رسول خدا اى جماعت خدا ايشان را كه تو بر ايشان شاهدى و ايشان
شاهد من بر خلق و ايشان را بر كرم است حضرت الله تعالى و نكروا بدين
در ديگر حج حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود مرا در سوره كسوف
كسى در جميع امت طاعت كفتن اى رسول خدا اى اهل بيت را بر ما
حضرتش فرمود كه مرا نعمت و برادر من عليه السلام است و باز در كسوف
اولاد من خدا ايشان را كشتن خدا ايشان را كه چنين است و ديگر حضرت اهل بيت
عليه السلام فرمود شما را خدا حواله ميكنم يا اهل بيت اين را كه رسول الله صلى
عليه وآله خطاب خواند و آن خطبه آخر حضرتش بود و فرمود اى اهل بيت
كسى در روايت شما را امر كنم يا اهل بيت اين را كه چنين است
و اهل بيت من است پس اين دو حديث در زيارت اكرامه نبوي و اهل بيت
خبر و روايت داده كه اين دو از هم جدا شوند تا بدو رسد بر اهل بيت و غير
بر خواست مثل كسى كه غضبناك باشد و كفتن اى رسول خدا اى اهل بيت
تو چنين ميباشى حضرتش فرمود كه اين بلكه اين مخصوص اوصياى من است
اول ايشان برادر من و زير و خليفه من و دست من و اول هر مؤمن و مؤمنه
بعد از من على بن ابي طالب است و بعد از او فرزندان من و بعد از فرزندان من

و بعد از آنکه از اولاد حسین که هر یک بعد از دیگری است تا وقتی که برسد
 و از مشورت بزرگان و شورا اهل بیت خداوند در زمین او و حجت الهی
 بر خلق او و غلبه علم او بر معادن حکمت و تدبیر که در الهامت کلمات از لسان
 کردنی است و او کسی که بکسی با او روز با ایشان معیاد و روزی بعد از آن
 ایشان گفتند شهادت میدهم که رسول الله صلی الله علیه و آله این را که میگویند
 لحیم بن قیس گفته بعد از آنکه ایشان گفتند و آن جماعت سوال و جواب
 شد تا آنکه از آن حضرت که آنرا ساقه خود را سفلو راست و ایشان را ساق
 بصدق و دادند و گوشت آن را بر ایشان شاهد و این را آن بزرگترین خدا
 شاهد باشد که ما میگویم بکسی که میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله این را
 و دیگر آنحضرت فرمود که اگر اقرار دارید باین که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 کسی را که این را باشد که مراد و دست سید را و علی را دشمن دارد تحقیق که او
 دروغ گو است و مراد و دست سید را و دست سید را دشمن داشت پس کسی گفت
 ای رسول خدا ای اینها چون تو آنها بود که کسی را دوست و علی را دشمن دارد
 و دوستی خود و روح گوشت حشرش فرمود و زوال او از من و من از او هر که او را
 دوست دارد تحقیق که مراد و دست داشته و کسی که مراد و دست دارد تحقیق که
 خدا را دوست داشته و کسی که علی را دشمن دارد تحقیق که مراد دشمن است
 و کسی که مراد دشمن دارد تحقیق که خدا را دشمن داشته است چون
 این حدیث را بر او فرمود و نزدیک بیست کس از اناصل ایشان گفتند ای
 خداوند این که ما این را شنیدیم و باقی را سکوت اختیار کردیم و ندانیم

ایشان گفتند از صحبت چه شما سکت شد یا ایشان گفتند ایشان که شهادت
 دین و ساقه خود را سفلو راست و ایشان را ساق بصدق و دادند و گوشت آن را
 بر ایشان شاهد و این را آن بزرگترین خدا شاهد باشد که ما میگویم بکسی که
 میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله این را و دیگر آنحضرت فرمود که اگر
 اقرار دارید باین که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کسی را که این را
 باشد که مراد و دست سید را و علی را دشمن دارد تحقیق که او دروغ گو است
 و مراد و دست سید را و دست سید را دشمن داشت پس کسی گفت ای رسول
 خدا ای اینها چون تو آنها بود که کسی را دوست و علی را دشمن دارد و دوستی
 خود و روح گوشت حشرش فرمود و زوال او از من و من از او هر که او را
 دوست دارد تحقیق که مراد و دست داشته و کسی که مراد و دست دارد تحقیق
 که خدا را دوست داشته و کسی که علی را دشمن دارد تحقیق که مراد دشمن است
 و کسی که مراد دشمن دارد تحقیق که خدا را دشمن داشته است چون این حدیث
 را بر او فرمود و نزدیک بیست کس از اناصل ایشان گفتند ای خداوند این
 که ما این را شنیدیم و باقی را سکوت اختیار کردیم و ندانیم

دانش

تراز صحیفه که در کس نوشته شد و یا هم عهد و پیمان کرد و در شان کعبه
 بنحوی که آن وقت کسی و سال هر نماز و منتهی آن صحیفه این بود که
 اگر چه درین الله تعالی عهد و پیمان کرد و در شان کعبه
 که خلافت نبوی برسد و دیگر که دلیل بر بطلان دعوی ابوبکر و غیره است
 آن چه در کس و قول و فعل است علی الله علیه و آله و اگر چه در روز و وقت
 فرمود که من کنتم اولی من نفسه فعلی اولی من نفسه و این چون تر افتد
 که من اولی ام از ایشان بنحوی که ای ایشان و ایشان بر من امیر و حاکم است
 و دیگر دلیل بر بطلان قول ابوبکر و نهاده شدن ابوبکر قول و فعل است
 علیه و آله که اگر ایضا طلبه باشد فرمود است یعنی خیزد هر دو من امیر و حاکم
 است لایق بعدی که نبی و شایسته از آن و مقامات هر دو پس سزاوارتر
 باینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنرا نیز اشکال چند بنحوی است که
 فرمود و دیگر دلیل بر بطلان قول ابوبکر و نهاده شدن ابوبکر قول
 است علی الله علیه و آله که فرموده است ترک کنید امری که کتاب الله و سنتی
 در آنست و اما قسّم بها لا تغدوهم ولا تغفلوا عنه فانهم اعداء و دیگر
 آیه ای بود که خلیفه است از ایشان آمده باشد بکتاب چند نوشته است
 از رسول الله صلی الله علیه و آله و فرموده انّ بعدی الحق احق منی
 امین لا ینقض فی الاذن بعدی فاما لکم انکم تغفلون و دیگر فرموده است
 الله استخلفه و فاوله تبسط فی العلم و الحجة و دیگر فرموده است و
 من قبل هذا اذ انزل من علی و حضرت علی علیه السلام و آله و

در تفسیر

ما و اما قسّم قطا امرها و بطلان عهد و پیمان است و الا انتم یزول امرکم و
 لا یصحی و یصحی الی ما ترکوا و اما آنکه از گفتن ایشان باینکه اسامه و لایق
 دلیل بر کتب و باطل بودن و غیره و اینست که ایشان سلام کردند و
 و امیر المؤمنین خطاب نمودند فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر
 از جمله جهل بر نژاد طایفه و بر این و اشاره بر دیگر که در راست و بر صحت
 و بر غلبه قائم بر شما یعنی شما انیست که عمر بن خطاب مراد اصل در شوق
 خود را اگر آنکه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد ابوبکر و اصحاب
 بوسیله شوق بر صحت قسّم طاعت و ادب است بیرون از جهت شما
 مراد اصل در شوقی میکرد و آیه ای اجابت از جهت خلافت نبوی
 مقرر ساخت با از جهت غیر خلافت و اما در آنکه بگوید که از برای غیر
 بود پس باینکه عثمان اساتید شما شد و عمر مراد نباشد و نباشد
 مقرر کرد باشد و اگر شوری از برای خلافت و اما است بودن از جهت
 چه مراد اصل میبخت و حال آنکه بقول او و صاحب رسول الله صلی
 علیه و آله اهل بیت من از خلافت خارج نموده و فرموده که ایشان را خدا
 تعیین نیست و بعد از آنکه بن خطاب فرموده فرمود که ای عبد الله بن
 عمر ترا بعد از حواله میکنم که از روی صدق و راستی بگوئی در آن وقت
 عمر اصحاب شوری را یکی کی طلبت خود و در جیبی که از ایشان و بیرون و قسّم
 بنحوی گفت عبد الله گفت چون مرا بعد از حواله نمودی بگویم آنچه او گفت
 چون تو بیرون رفتی عمر گفت که ترا هیچ نوبت صلح و قسّم را با ایشان

این کلام را که در کتب معتبره است و در کتب غیر معتبره نیست
 و این کلام را که در کتب معتبره است و در کتب غیر معتبره نیست
 و این کلام را که در کتب معتبره است و در کتب غیر معتبره نیست

برخی مینمایند و اینها را که بعد از او است رسول الله ولایت
میکنند حضرت فرمود که ای این مردم در وقتی که من را میگویند که تو حق
گفتی من گفتی هر که چنین است او را ^{بیشتر} خلافت مقرر نمینمایم حضرت
که چون این را گفتی و در خواب تو چه گفتی خداوند گفت که او در خواب
من چیزی گفت که بر من کتاب آن لازمست و باید که من آنرا از مردم
دارم حضرت سلوات الله علیه فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله این
دو زمانه حیاتی است که خبر از خود در آن شب که در خواب در خواب
باید که خبر از خود رسول الله را هر که در خواب برین حدیث گفت که در
دین است این امر که من خبر تو را رسول الله اخبار فرمود این را مومنین
سلوات الله علیه فرمود تو را خدا خواهد که اگر بگویم فصلی بگویم
اینها هر یک است و وجود او است که حضرت فرمود که چون تو گفتی که
هر چیز تو را من است که او را مقرر بنماید هر که گفت مانع من آن میباشد
که در میان خود نوشتارم و معنی که در کعبه با هم بنشینیم این
از آن حضرت گفته و هر را شنیدی که است که حضرت فرمود و حق رسول الله تو
سوگند میدهم که از هر چه ساکت شدی علم من بقیه که بدویدم سباحت
هر که که هر چه ای که استناد پس این المومنین علی السلام بطاعت و در
عرف و بعد خطاب بود که آنکه آن را هر که ای که گفتی و در حق رسول
صلی الله علیه و آله است آن حدیث را از روایت کنونی و لایق باشد و تا
حلال نیست و اگر راست گفتی بر شما حلال نیست که مرا با خود در شوری

از بعضی را داخل که دانید این حدیثی خلاف فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله و در قول است و اقرار و اقرار و در حق اول ولایت و اسارت این
بر واسطه این مردم حلال نیست که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله این
موجب که است که در حق ایشان این بود و این بود و بعد از آن با اهل بیست
خود فرمود ای مردم خبر دهید مرا که من از شما در میان شما چون و چگونه
است این امر صادق میباشد یا کاذب میباشد که گفتی تو صدق و هر که را
پس در حق شنیدی این شهادت علیه و آله السلام پس حضرت فرمود و الله بآن
که اهل بیت را نبوت است که از خود فرموده و خود را از ما که دانید و دیگر بعد از ما
با است و مومنین اکرام فرمود که غیر از ما کسی از غیر علی علیه و آله این
نماید که در و ما است و خلافت صلاحیت ندارد الا با او و هر که را با ما در
و خلافت نصیبی نیست و حق نباشد اما رسول الله صلی الله علیه و آله این
و بعد از این خبری و رسولی نیست و ختم گردانید حضرت را الله تعالی رسول الله
صلی الله علیه و آله اینها را تار و زیارت و گردانید ما را بعد از حق صلی الله علیه و آله
خلفا در زمین خود و شهادت بر خاستن و فرمود که اینها است ما در کتاب
و نزدیک گردانید ما را بخود و بنی خود در چند آیه قرآن پس حضرت را الله تعالی
جل و عز کرد و اینها را بنی و ما را خلفاء بعد از خود در کتاب منزل خود و بعد
آن امر کرد بنی خود را که این امر را برسانند از و بنی و حضرت را بنی و بنی
حضرت را الله تعالی امر فرمود پس نظر کنیدی ای جماعت که ما و بنی ما کلام احق
که بجای رسول الله صلی الله علیه و آله نبیند و دیگر آنکه شما شنیدید از رسول الله

شماره ۱۵۰

ساسد و امر فرمود که این قول را که اینجا بطاعتی است آنجا بجا بیا
 بیاورد و دیگر که ایشان را ملاقات کنند برساند و این قول را در هیچ جای
 و در هیچ امری دیگر نبرد پس امر فرمود که ما به جاسوس دیگر حمله آورد و در
 آن زمان از رسول الله صلی الله علیه و آله ارجع آنجا را که خدا می فرستد
 زیرا که آنجا رسول الله صلی الله علیه و آله نبی علی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 پس گفتند و شما می شنیدید که ای پادشاه من قضا می نماید بفرمان و پوری
 دین مرا بنویس و تو فرستادی پوری من را و او می فرماید چون مرا او ممانت و او
 می کشد و من دستم و من و رسول ابو بکر متولی امر شدی شما بنیست و کردید
 پس بنویس و فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله آنجا از حضرت الله
 تعالی باورید و مکر اهل بیت را که حضرت الله تعالی در کتاب خود اطاعت
 فرموده و امر بولایت ایشان نموده و کسی که اطاعت ایشان نکند لعنة
 تعالی بر او کرده و هر که با ایشان عسباید و روز بایستد عسبان و روز
 گفتن با ابوالحسن خدای عالم تو از جای عهد از دست من حجت را که مرا
 فرستادیدی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و آنرا تو نمی بینم
 اما ابا ابوالحسن چیزی دیگر مرا هست که از تو می برم و آن اینست که تو درم
 که درخت خود را غنود بچیدن بودی و گفتن که من بکین و دفن رسول الله
 صلی الله علیه و آله متغول بودم و بعد از آن متغول ندی جمع نمودن کتاب
 و جمع نمودن و بعد از آن آوردی مجد و گفتی این کتاب بنیست و کتاب
 که بکیم فزاد آن ساقط شد و من بعد از آن آن کتاب را ندیدم تا آنکه

فاطمه و سید عالم را در کوفه و شباهت مردم را قبول نموده در ایام جوانی
حضرت علی بن ابی طالب را در کوفه و شباهت مردم را قبول نموده در ایام جوانی
صلی الله علیه و آله و او را در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن
در شرف داشت و توبه داشت اما در ایام جوانی او را با و قبول کردی و بعد
از و گرفت و میگوید که فی سبیلنا فانت و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده بینه بر من و قسم بر منی علیه است و تو ایها قول رسول الله صلی الله علیه و آله
علی و آل او را در کوفه و شباهت مردم را قبول نموده در ایام جوانی
رسید و بعضی از یوکر را انکار نموده گفتند علی علیه السلام راست میگوید
صلوات الله علیه از پیش ایشان بیرون رفت و بنزل شریف خود رفت
و حضرت فاطمه علیها السلام بطواف قبر پدر خود رفت و در طواف ایستاد
انا فقی ناک فقد الارض و اهله و اختل قلوبک فاشهدکم و لا نقب
قلوبکم بعد انما و هبته لو کنت شاهد هالم تکلم الخشب
فدکان جبریل بالایات یوشنا فتاب عن اهل الخیر و عجب
و کنت بر او نور است و شبه علیک قول من ذی العز و الکعب
تبعنا رجال و استخفنا اذ غبت عنا فغض الیوم نقصب
فنون تکلم ما غنا و غنا منا العیون انهم الیها اسکب
حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که یوکر و غیر بنزل خود رفتند
عمر و الحلب و با و کنت دیدی صحبت علی را با ما امروز و الله که اگر بایستی
دیگر او را بر طریقت با ما سلوک نماید فلا فست بر ما ناسد میگرداند

که با این بیست و هشت گشت نیست که او را باید گشت یوکر گفت که او را میباید گشت
خالد بن ولید پس از پیگیری و دیدن فرستادن و چون او آمد یوکر و عمر را گفت
که ما را با تو کار غلطی هست خدا گفت من بفرمایید هر چه خواهید اگر چه قتل علی
ای طالب باشد ایشان گفتند کار همین است خدا گفت درجه و شرف این یوکر
گفت بجای حاضر شود و در طایفه او بنماز بایست و چون من سلام نمازیدم شرف
و گردن او را بر زمین و چون طایفه که در نماز بایست عیسای کفران یوکر بود این طایفه
داشت و کثیر خود را گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و از من سلام بستان
و بگو آن ملائکه یا تورو با یقین بگو که خارج از این خانه من الناس عین و سوا
کثیر احاطه با بر این ملائکه یا تورو با یقین بگو که خارج از این خانه من الناس عین و سوا
حالی خواهد شد میان ایشان و آنچه مراد ایشانست و بعد از آن حضرت شرفیها
نار شد بجای شریف بر دو خالدهای حنفی شرفیها که شرفیها را شرفیها
و چون یوکر بنشیند شرفیها از امر شرفیها شرفیها را شرفیها و شرفیها
ایضا التوبین علی السلام و در شرفیها شرفیها و شرفیها و شرفیها و شرفیها
که او هرگز و بعد از آن بخالدهای شرفیها نموده گفت یا خالدهای شرفیها
السلام علیه و رحمة الله و برکاته چون ایضا التوبین علی السلام شرفیها را
بخالدهای شرفیها شرفیها را که او هرگز و بعد از آن بخالدهای شرفیها
بر شرفیها شرفیها را که او هرگز و بعد از آن بخالدهای شرفیها
که او هرگز و بعد از آن بخالدهای شرفیها شرفیها را که او هرگز
او را گرفت و او را از زمین انا شرفیها خلق او را چنان بشرفیها که نزد یوکر

فرمود و بیعتی که حضرت شاهنشاهی ناصر بن است امروز و بعد از امروز و پیش
اینان هر چه چنانچه اندوخته و بنویستند و حق مکر از خدا ای که می دانیم
است پس اول بر سر عروین عثمان بن عفان بیکم در آمده گفت عبادت که جان
ایست که من دوست ندارم که از منی بعد از طلب سعادت بروی زمین عثمان
بعد از قتل عثمان بن عفان که من از طوفاصل و خاص رسول الله صلی الله علیه
و آله بود خون او را ریختند از روی عناد و طلب فتنه و حسد و مصلحت اندازند
که اینان را اهل بیت آن نبود با سوا این و منزه آنی که او را در نزد خدا و رسول
و در اسلام نور و زلت و خواریت است که حسن و سائر بنی عبدالمطلب
که قتل یافته اند با شکر و در روی زمین راه و روی عثمان نبوه الود
در کور باشد و نبایست که خون عثمان را از شما بی طلبیم با کثرت خون و زور
از بنی امیه که در بدین کشته شده اند از شما بی طلبیم و بعد از عمر بن عاصم بیکم
در آمدن گفت ای پسر ابوتراب سایل بسوی من اسلحه آن فرستادم تا بر تو متفر
سازیم که بی ترس و ابوی که حریف را بزم کشت و در قتل فرار و قتل شد بود
خدا و انور را که است مظلوم و دعوی نمود چیزی را که در آن حق نباشد
و از خود آن افتاد و تنها با سختی بنی عبدالمطلب الله تعالی شما را حلت
نمود و مرتکب شده شما بسط طاعت را که است چیزی که بر شما حلال نیست
اما قوی حسن مظلوم را بر امیر المؤمنین میخواند اما مظلوم آنرا نداری
او در قنوت و بیعت توانی بود که مظلوم را آن در توانی و سالما که آنرا
از خود سلب نموده ترک آن خودی از روی احق و این جدا از بیعت عثمان

و این را بجهت آن طلب نمودیم تا بر سر و این کینه اما از آنکه ما سبب کینه
نابودیم و قول الکره در بدین قول دروغ بر تو بنویسیم با این مظلوم
میگویم بیکم نای و جواب بگو و الا جان که تو بدین روش
خلق الله را با ما بدین قتل کشت و سالک کشتی او خلاص کرد اما آنرا با سوا
کشت و در کشتن تو کشته می نیست ما را در نزد خدا و تعالی و عینی نیست در نزد
بعد از و عتبه بن ابی سفیان بیکم در آمده گفت ای حسن بدین روش و از آن
قربان نهرا قطع رحم ایشان کرده و خونهای ایشان را ریخت و توانی جل قتل
عثمان و ابی که تو بکنی و عروین او عفو است و بر تو نبایست تا او را قتل کنی
و سائر شما هم کشت تا با بدین راه چون خدا کشت ما را از کشتن او را نباید
و اسلحه و اسبی تو خلافت را بدین کار از تو می آید و قوت کشت در بازوی تو
و بعد از و لید بن عتبه بن ابی عقیط بنی در آمد و آنچه اسباب کشته
بود تو کشت و بعد از آن گفت ای کرم بنی هاشم شما اول جامه کشته کردید
نمودید عیب عثمان تا آنکه حسرت نمودند و او را کشتید و سبب شما این بود که
هلاک کردید و خونهای ایشان را بر زمین ریختید و حرمی که شاد و ملوک است
و طالب دنیا و عیب و ولادت آن بود که قطع رحم نمودید و عثمان را که خال شما
و بر نه و سالی و با اسام شما بود و بهترین و اسام کشتید و بر شما اول مرتبه بود
که بر روی و وطن نمودید و بعد از آن متولی قتل او شد و اگر در بدین روش
کرد و با آن شما باز کشت و بعد از و بیکم در آمده میگویند و هر کشتن
او در علی بود و بعد از آن کشتای حسن بدین روشی که عثمان مظلوم کشته شد

اقتدار پیدا و نصرت را بپایا و دیگر در رسول الله صلی الله علیه و آله از خود
این سولان را ضعیف و دیگر فرمودند و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای
میدانید این را که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ای جماعت بخدا حواله میکنم
هر یک خطاب به اهل بیت میفرمود و هر یک خطاب به اهل بیت میفرمود
فرمود و بعد از آن خطاب فرمود و هر یک خطاب به اهل بیت میفرمود
بیهوشی نیست میفرمود و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله
هنگام فرمود و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله
و خدا و رسول او را دوست میدادند که در آخر فرمود است و هر یک خطاب به اهل بیت
الله تعالی فتح را بدست او میسر کرد و اندک پس بویگر و عمر و سایر مردم از
و انصار خود را با و بر زمین میگرداند و علی در آن روز در حین داشت
رسول الله صلی الله علیه و آله را از او طلب داشت و آن بدین مبارک عین او
مالیده و خایا نیست و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله
البوم سارما میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و ای جماعت بخدا حواله میکنم
دو و آن ظاهر است و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله
و بیرون رسول الله صلی الله علیه و آله را بپایا و او را دوست و تو را که نیست که
خبر از رسول الله صلی الله علیه و آله و ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله
در آن وقت که در مدینه بودی حضرت امیر و رسول او بودی ای امیر و ای رسول
مردی که بهتر شد و رسول او را که با خدا و رسول خدا و رسول خدا و رسول خدا
و خیم خدا میفرمود ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله

بگو ای جماعت بخدا حواله میکنم ای رسول الله صلی الله علیه و آله و ای جماعت بخدا حواله میکنم
ای امیر و ای رسول الله صلی الله علیه و آله و ای جماعت بخدا حواله میکنم
خوش بود که از آن آردی و اگر اهل بیت داشته باشند و منافقین نیز
و او رسول الله صلی الله علیه و آله و ای جماعت بخدا حواله میکنم
من بخوام که از تو جدا شوم از هیچ کار و از هر چیز پس رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله فرمود و من و من و خلیفه منی در اهل بیت و خلیفه هر روز موی
بود و بعد از آن دست علی را گرفت و گفت ای مردم کی که مرا دوست
دارد و خدای داد دوست داشته است و کسی که علی را دوست دارد مرا دوست
داشته است و کسی که امامت کند بر اهل بیت و امامت کرده است و کسی که
کرد است و کسی که امامت کند علی را تحقیق که امامت کرده است و کسی که
فرمود ای جماعت بخدا حواله میکنم ای امیر و ای رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله در حین الوداع فرمود ای مردم پس هر یکی که در میان شما است
ببخشید که گمراه نشود و آن کتاب خداست پس اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
و حکم او عمل نمایند و بشا به آن ایمان داشته باشند و بگویند یا اهل بیت
آنچه خدا فرستاده است از کتاب و وصیت و او را اهل بیت و عترت مرا
و دوست دارم و کسی که اهل بیت را دوست دارد و نصرت دهد اهل بیت را
که اهل بیتان دشمنی کند و کتاب الله و عترت من پیوسته در میان شماست
بود تا وقتی که من را در کوچه و بازار و در روز قیامت و بعد از آن علی
طلب نمود و حالتی که هنوز بر زمین بود و دست او را برداشت و گفت خدایا

دوست دار کسی را که این را دوست دارد و دشمن دارد کسی را که این را دشمن
دارد الهی کسی که علی را دشمن دارد دشمن هر که را دشمنی او در زمین و آسمان
و بر آسمان معبود و غیره که و از آن برای او اسفل داد از آنش و دیگر با اینها
خطاب نموده نموده شما را بخدا حواله میکنم آیا میباید این را که رسول الله
صلی الله علیه و آله را بگوشتی علی بن ابی طالب و کشته از خوض من چنانچه میگوید
شتر غریب را از میان شتران نموده و در کنی و دیگر چنانچه خدا حواله میکنم
آیا میباید این را که در مرض و در رسول الله صلی الله علیه و آله را
حجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و کشته در کنی و دیگر چنانچه
علی را گفت چه چیز ترا بگریزد و از دای رسول خدای حضرتش فرمود رسول
و از او این که میباید در دل بعضی از امتا از تو بغیر باشد که از آنجا هر که
نام از تو بغیر باشد و دیگر شما را بخدا حواله میکنم آیا میباید این را که
دو وقت و فات رسول الله صلی الله علیه و آله و از جود اهل بیت حضرتش
در نزد او حاضر نموده بود از آن برای جماعت اهل بیت منتقل الهی فرمود
و از کسی را که این را دوست دارد و از این از انصاف بد بر او علی را
و فرمود که مثل اهل بیت من مثل منی و محبت کسی که در آن داخل
نمایافت و کسی که از آن تغافل نمود غنوق شد و دیگر شما را بخدا حواله
میکند آیا میباید این را که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را
بر او بولایت مسلم که در غل و در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله را
شما را بخدا حواله میکنم آیا میباید این را که علی کت که حرام کرد و این را بنویشت

نمود

نبوت برادر میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن است که این را
نار که مانند با اینها از این انوار الاخره و اطمینان حاصل الله که ولا تقدر الله
الله لا یحب العبد و کلام است از آنکه الله لا یحب العبد و کلام است
و در نزد او بود علی بن ابی طالب و علم قضا یا و فضل الخطاب و بود از جمله آنها که حضرت
الله ظاهر ساخت که اینان مؤمنانند و شما از جمله آنها نیستید که انصاف کرد
از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و نه سادت داد که شما لعنت کرده اید الهی
نعمانی اید و دیگر شما را بخدا حواله میکنم آیا میباید این را که رسول الله صلی الله
تو این معاویه طلب داشت که لعین بنی خنیزه نبوی در آن زمان که خاند
و این بولایان مساعدت نموده بود فرستاده بغیر صلی الله علیه و آله را
و گفت که معاویه طعام بنی زنا آنکه سر بر سر حضرتش فرستاد و گفتند
ساده و دشمن و رنست بنی فرمود الله لا یحب العبد و کلام است فی الله فی الله
الحیوم القیمه و دیگر شما را بخدا حواله میکنم آنچه میگویم حق است ای معاویه
و در روز احزاب تو سرخ بدست را بر اندازی و این بر او است که در اینجا نشسته
مهاجران میباید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لعن الله العاقب و الی
و الی ابی محمدان هنگام بدست را کتب و برای ازرق سابق و این بر او است که در اینجا
نایب بود و دیگر شما را بخدا حواله میکنم آیا میباید این را که رسول الله صلی الله علیه و آله
در هفت موطن لعن کرد و ابی سفیان از اول آن وقت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله را از مکه بیرون رفته و توحید مدینه و ابی سفیان از شام و از مدینه
برخورد و او را سب کرد و بعد بنمود و خواست که اسیر او را بکشد و این را بنویشت

ات

هلاک حقیق حاصل کلام آنکه چون حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله
مطالعین را بر معاویه ایستاد نمود و با خطاب نمود فرمود که این معاویه
که کتم از شماست ای جبهوی از شما که کتم بر من در خود کار کنی و دیگر
که کتم بر تو بود ای معاویه آنکه چون به دست او رسیدی و کشت که کمال
شود شمری که در میان قومین معروف بود از برای او فرستادی و او را
اسلام کردی و او را صلح نمودی و دیگر از ملعونیه تو بود که عمر بن الخطاب
ترا و ابی بنیام کرد و یو و حیانت نمودی و عثمان بنی و ابی بنیام کردی
او کرمی و اعلم از شما آن بود که بر سر او سر را حاکم نمودی و باطلی که کتم
بود که کرمی و صالح آنکه سر او را و فضل و علم او را صلح نمودی در امری که او
اولی باشد بود در نزد حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله از تو
و از هر تو و غیره و کرمی و مکرمی و توفیق را رنجیدی و کرمی و غیره که کتم
و کرمی که از مقابل تو شد که این جمله که کتم ای معاویه مخصوص است که
آنچه کتم از شما و معاویه ای تو بسیار است لکن مکرمی و کتم تطویل او را
اختصار نمودم اما ای معاویه بر عثمان بنی و از بنی از هر بهر حاکم کرد
تو هست که تبع تابعی این امور را و مثل تو مثل مکر است که فضل هر متا
که بابت و ضرورت نگاه دار که در معین او از بالای تو بر تو و من و من
میگوید که بود تو بر بالای معاویه و من نیست چون بر من شایسته
تو را و از بالای من و معاویه و عثمان کان نهادم که تو با من صلح
توانی کرد و آن بر من شایسته لکن آنچه را کتمی جواب بگویم ای معاویه

ملعونیه

ایست که سب تو علی را که امیر المؤمنین و امیر ساند و او را از رسول الله
معاویه یا سب انصاف و باطلی در اسلام شده است یا بجای کسی که کتم است یا وقت
بهینا داشته است که کرمی از خطا را بجای بدو میگوید و او را که کتمی معاویه و معاویه
از شما طلب حینما هم از کتم کان بدو بدو کرمی که ایشان را حضرت الله تعالی و رسول الله
امام را و معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
در فرات و شمر که و چند فرشی از برای تو کما که شود که کرمی که معاویه بنی و معاویه
معاویه و عثمان حاکم و نفرین حاکم بر عثمان و معاویه بنی و ابی که بر او فرستادی
و معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
و او کتمی که معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
کرمی که کرمی که معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
او از هر انعم بود که آن معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
من دشمن محرم و معاویه بنی و او کتمی که معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
میرد که او منقطع میگردد بر حضرت الله تعالی و فرستادن شایسته
الانبر و مادر تو میرفت بیوی عبد قیس از برای طلب حاجت و بختا و از برای
ابن ابی و میان رو و خاها میرفت و دیگر آنکه تو در میان جماعتی بودی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
اشق علیه و اشق علیه بودی و در میان اصحاب غیر بودی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
عجبت و شکر کسی در حق معاویه بنی و ابی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
آنکه کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه بنی و معاویه بنی که کرمی که او را از برای تو است که از برای معاویه
باری خدا ای معاویه اولی و بهتر آنش فخر را بر او از حق و بعد از آن که خفی

ای عبد الرحمن با علی ای طالب و در ویرا و کرا و در تاست که تحت کوه
عنان گفتی پس خطای ایشان بنی عبد منافند که سبند و سایر مردم
لاغر و بویان و عثمان ناخوش و در داد و عبد الرحمن ایشان را از
جدا نموده و فرستادند **حضرت علی علیه السلام** را که **مناظره و مناظرات حضرت علی علیه السلام**
در اجتماع با اهل بیت و با اهل بیت و با اهل بیت
در اجتماع شیخ طبرسی و غیره از کتب معتبره مذکور و مسطور است که در این
گفت من در شام بودم در آن وقت که آل رسول الله صلی الله علیه و آله را
بطریق سایر بنیام حاضر کردند و در مسجد ایشان را باز داشتند پس
از اهل شام با ایشان خطاب نمود گفت چه خبر است که شما را گشت و هلا
گردانید و منتهی گونا گوی و قهر عجم و شام با ایشان داد و جوی گفتند
از تمام بنده منتهی تسلیم و صلوات الله علیه که در میان ایشان
بود با و شوی و فرمود که من ساکت گفتم تا تو آنچه خواهی گفتی و کلام
مداومت و بقی که شما داری شوی احوال ساکت شوم من نیز حرفی که
بگویم هر گشت بگو آنچه میخواهی حضرت فرمود قرآن خوانند و هر گشت
حضرت فرمود قرآن خوانند قل لا اله الا الله المودة فی القربی
هر گشت بخوانند ام حضرت فرمود ما یم اجتماع و دیگر بگو که در سوره
نجم سراسر یافته حق که خاص باشد و هر هجده سالان عام باشد هر گشت
حضرت فرمود یا اخوانه و انت دعا القریه بقیه هر گشت بخوانند ام حضرت
صلوات الله علیه فرمود ما یم اجتماع که حضرت الله تعالی نبی خود را

فرود که حق ایشان را بپایان دهد بر شای گشت شایان اجتماع حضرت
علیه السلام فرمود علی ای غیامت ما یم و دیگر بگو که خوانند و در قرآن ابرار را که
الله تعالی میفرماید و اعداء انما هم من شیء فان الله یخسر و لا یضره شیء
هر گشت بخوانند ام حضرت صلوات الله علیه و آله فرمود ما یم و القریه و دیگر
که در سوره احزاب حق خاصه افتر که در سالان عام و منتهی باشد و حضرت
صلوات الله علیه حضرت صلوات الله علیه فرمود و بخوانند انما یورثها الله
و انما یورثها الله الیت و بطریق که طهر ابرار را در شام بخورد و اهل آستان
برداشتند و هر گشت حضرت علی علیه السلام انما الیت من سوره آل محمد و حق و قل
اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله نبوی تو را گشت نمودم از مدافان محمد نبی که گفتم از حق
که آل محمد را گشت طرفه بایست که من سالها قرآن خواندم و این آیات خود
نخاستم تا امروز و دیگر در کتاب اجتماع و نیزه مذکور است که هر دوی از اهل بیت
بقره حضرت چهار صلوات الله علیه است گفت ای علی بن الحسین سید عالم و علی
مؤمنان را گشت پس حضرت چهار صلوات الله علیه بخوانند و هر گشت که گشت
بر از اهل بیت و آن است که از روزی بر بیخت و گفت ای برادر من و اهل بیت
علی بن موسی را گشت بلکه هرگز در سالان را از نسبت ما را یافتند که آن است
مسلمان نبودند و اسلام بر خود بسته بودند و کفر با حق و بیگانه شدند و هر گشت
با اهل بیت از اهل بیت و هر که در معلوم است که احباب جمل و حسین و زهرا و صلوات
و مطهرت و از اهل بیت صلوات الله علیه و آله و هر گشت که گشت و هر گشت
حق و حضرت و بیچاره رسید بری از اهل بیت و در آنجا حاضر بود گشت و علی

فیکند در حکایت آن الهی که بخت بر او و مرد خاکی از پیش آن حضرت
رفت و در انسانی بیرون رفت میکت اندام حسب جعل رسالت و کلام
اجتناب از بیعت با کسی غیر از خداوند مسطور است که نافع به از کفر و دوری از حق
بافرسلوات الله علیه آمدند در این آن حضرت بنیست و در این سال هلال
از آن حضرت پرسید و آن حضرت مسائل از جواب فرمود و در انسانی جواب داد
تا آنکه خطاب نمود و فرمود که از شما هیچ یکی از جهت جعل الهی و استیلا
این را از پیشین سال اسلام و عمارت و امانا که خونها می سازید و می کشید
و چون به پیش اینان بایان در جواب تو خواهد گفت که چون او را می کشد
و او در این خدای عزوجل از او عمارت نمودیم و چون اینان از این
بنویسند تو که بایان که حضرت الله تعالی در سه بیت بی خود و مرد را
حکمران فرمود و بنا بر عمارت و احکام این اهل و حکمران اهل
این بر این احکام و قوانین بنهاد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از این احکام را حکم کرد و این در قبیل بی قرین و حکم نمود و بعد از این
پیغمبری که حضرت الله تعالی آن حکم را امتضا فرمود و این را انبیا که از ایشان
صلوات الله علیه فرمود و حکم را که بقراین حکم کنند از قرآن در کفر و کفر
و این را هم با اینان شرط نمود که اگر مخالف قرآن حکم کنند حکم ایشان را
رد کند و دیگر چون با آن حضرت گفتند که بر نفس خود حکم قرار دادی که بر
حکم کنی حضرت را در جواب فرمود که من کتابی است که از پیشین سال اسلام
نه خلق و نه این که رسالت و عمارت و احکام اینان است از کلام

بشهادت انبیا و ائمه علیهم السلام بنیاید چون او قرآن را حکم ساخت و فرمود
که آن حضرت مخالف قرآن باشد و فرمایا که در آن حضرت که ماریت بیعت و بیعت
از کتاب خود باشد با شما تا پنج من از آن وقت چون این کلام حضرت باقر صلی الله
علیه و آله شریف گفت و الله این کلام است که در کتب کتب و تفسیر و بیضا و غیره
و این کلام حق و صلیست ان شاء الله تعالی و نقل و در کتاب با حجاج
که روایت نموده ابو جعفر علی که در روزی من بر روی خود حضرت ابو جعفر علی
صلوات الله علیه علیه السلام گفت که من که از آن روزهای و الکام که در کتب است
الله تعالی است حضرت فرمود که آیا تو فتنه اهل بیت علیهم السلام کنی که حضرت
حضرت فرمود بجان الله و دیگر فرمود که آیا در بدین کس است که تو از او اخذ
تواف فرمود من گفت نیست چنین کسی حضرت فرمود و این مع اهل بیت را
بشهادت انبیا و ائمه علیهم السلام گفت علی حضرت فرمود بجان الله طهر فدا و الله علی
بکر و خداوند اخذ ای حسن از تو چیزی چون رسیده قبل از آن راست بانی
من گفت چه چیز است حضرت فرمود از تو فتنه است که تو بیکوی حضرت
بنوعی که از خلق کرد و کار ایشان را بایان و اگر است حسن ساکت کنست و غیر
دیگر از حضرت فرمود و منی و انما و که حضرت الله تعالی کسی را در کتب فرمود
با آنکه توانی و او را خوف باشد من گفت توانی بود که حضرت الله تعالی
امن گفته باشد او را خوف و ترس باشد حضرت فرمود که من تو توانم
که تو از این ترس و وحشت تغییر کرده باشی و این اگر از تو راست باشد تو خدا
ساز و هم مردم را احلال ساختن حسن گفت آن آید که است حضرت

بعد از آن سر پر داشت و گفت نهادت بیل هم که نیست خدای عزوجل
بیتها و بی نظایک و بعد فرستاده اوست و تو احام و محبتی از حضرت
بر خلق تو هر کردم از آن مقلد که در آن بودم و دیگر در کتاب احتیاج
و توحید را با بوی و غیرها از کتب غیره مطهر است که در ذوق از
صادق حق تعلق سوال شود که چون توان بود که خلق عبادت کنند
کسی را که نیست حضرت فرمود که دلها او را می بیند نور ایمان و آیتها
میکنند و را غافلها می و حق که بیدار باشند با حق که بر تیره دید
باشد و جنبه های نه می بیند با این طریقی که از امانت حضرت را مشاهده
میکنند و طریقی که در کتب و حکم بودن تالیف و دیگر می بیند و غیره
و بی نهایت اینها را و کتابها و حکمت آنها را و قمار نه با از ادوات
آنها و غفلت که در هر تیره و تری نیست هر جای و در تیره تری که گفت
آیا حضرت می تواند نیست بر روی که خود را بنمایند او را برین و عبادت او را
از روی یقین بکنند حضرت فرمود که سوال از امرهای حیوانیه و از
زنی می گفت که آیات و رسالت و اسباب از خبر می کنند حضرت
اسام علی السلام فرمود که بیرون بر ما نایست که ما را خالق و مانی
که تعالی است از ما و از هر چه خلق نموده و آنرا خالق و حکیم و مانی
است که خلق او را برین و او را برین گفته و شنیده است و از او ما
معاد و معاش خود را خلق نمایی پس ای التیر و التیر و التیر و التیر
باشند در میان خلق و بین کائنات اینها را بر مسالمت و مناف و آنچه

بنیادی اینها را بر مسالمت و مناف و آنچه
ناب می شود که از حضرتش را با اعتبار اینها که علم و حکمت صاحبان امر و تیره
میان خلق باشند و اینها را با اعتبار اینها که علم و حکمت صاحبان امر و تیره
حکمت و اینها را برین است و بعد از حضرتش و با خلق مملکت و در احوال
و خلقت و از هر چه علم حکمت و دلایل و براین خلق و ادب است و از او اهل
از روی نبوت خود و خلق می نمایند علم و در تیره کون و لکه و برین و تیره
و بعد از اینها از اینها از حقیقت خدای عزوجل خالی نتواند بود و چنانچه که با
او باشد علی که دلالت بر صدق قول رسول و وجوب عدالت او کنند و
نفرین از هر چه که با حق باشد و نقل او هم بعین باید که بنیادی بنیادی
خلق او بود و از روی و او در تیره طایفه که اینها و در تیره و در تیره
اند و صیقل اینها خالص و اصلاح اینها طاهر و از حقایق که حاصل اینها
محفوظ از فساد جاهلیت میباشند و اینها از حضرت الله تعالی و تیره
داشتند که از هر چه از آن نیست بواسطه آنکه خازن علم الله تعالی و تیره
و عمل ترا و وجه خلق و تیره و زبان او نیست و هر چه که با او است
خوابی و خواب غیر تیره نمیباشد و هر که از تیره نبی که او قایم مقام آن نبی باشد
در میان خلق و علی که اگر از رسول عیادت یافته و خلق و برین و در حقایق
که خلق اختلاف کرده باشند برای دقت و قیاس علی نمایند و هر که خلق با اینها
که چنانچه که در اینها از الفاظ است و از بیان مسائل را خلق نمایی
علی در میان ظاهر و دیگر و اختلاف و تیره و اینها از اینها ظاهر

که از این بر روی و من بعد از کسی از معاندین را هم در این تو قبول خواهم
غیر از این رسید که تو هرگز دروغ نمیگویی حضرت امام علیه السلام فرمود
آنچه بخواهی و من جواب آنچه را بپرسی بگویم اگر ملامان بدیده بودند
ثواب است اگر تو از تقیه که حاجتی فایده دارد بگوئی حضرت فرمود پس بر آن
خاطر خواه هست هر وقت گفت خبر ده مرا که شما از جبهت خود را از صاحب
میلانید و حال آنکه ما و شما از یک جبهه و بی عبدالمطلبید و ما از بنی
و شما از بنی و ملا بدیدارین هر دو رسول الله صلی الله علیه و آله و آ
اینان با آنحضرت مساویست حضرت کلام صلوات الله علیه فرمود که ما نزد
قرم هر وقت گفت چون حضرت کلام صلوات الله علیه فرمود زیر اعدای الله
و ایها البلیات ما درین اختلاف عیال که از ما در دیگر است هر وقت
مرا که چون تمام عوی و راست رسول الله صلی الله علیه و آله عیال
بود حضرت کلام صلوات الله علیه فرمود که اگر ازین مسئله در کفایتی
داری و از هر باب دیگر خواهی سوال کنی خوب است هر وقت گفت لا بد
جواب این مسئله را گفت حضرت فرمود پس مرا امان جان هر وقت گفت تو
اساد حضرت فرمود پس که قول علی علیه السلام ایست که با وجود فرزندان
خواه مکار و خواه مونس کسی دیگر غیر این و زوج و زوجیه میراث
غیر دویم و میراث نیت با وجود و لا صلی الله علیه و آله کتاب برین ناطقیت
و این کلام با وجود صلی میراث بر وجهیست که بنی نیم و بنی علی و بنی
احد است نمودن و گفتند که ما را است و این قول حقیقی ندارد و این

قول از رسول الله صلی الله علیه و آله نیت و رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده است که علی هر وقت گفت دلیل و بگو برین قول که حضرت کلام صلوات
فرمود که خبر صلی الله علیه و آله را میراث میرسد مگر کسی که مهاجرت
کرده باشد و کسی که مهاجرت نکرده باشد و لایق از برای نیت است آنکه حضرت
و نیت است دلیل برین قول چیست حضرت کلام صلوات الله علیه و آله فرمود
قول حضرت الله تعالی که فرمود و الذین آمنوا و لم یهاجروا اما لکم و انکم
من شیعی حق یهاجروا و عباس مهاجرت نکرده هر وقت چون این قول را
آنحضرت شنید گفت تا امروز این فتوی را بگوئی از اعدای ما گفته و گفته
باین اخبار نموده حضرتش فرمودی و کسی هم ازین مسئله سوال از من نموده
الآن و دیگر هر وقت از آنحضرت صلوات الله علیه سوال نمود که شما از جبهت
تجویز کردهاید یا عاصم و خاصه که شما را رسول الله صلی الله علیه و آله نیت
بدیده و بگوئید فرزندان رسول الله و حال آنکه شما اولاد علی بن ابیطالب
و هر کس منسوب بدیده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله نیت است
ماده حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود که اگر رسول الله صلی الله
با این دنیا رجوع کند و دختر تو از تو بخواهد یا دخترش را اجابت نمایی
خود را با و میدی هر وقت گفت بجهان الله چون اجابت نمیکم بلکه این
نفر خود میدانم و بر عرب و عجم ازین جهت افتخار میتمام حضرت امام علیه
فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله از من دختر بخواهد من با و
نمیام هر وقت چون و خبر رسول حضرت فرمود پس این را از اولاد اویم

الحمد لله اعلم ان هذا هو الحق الذي لا ريب فيه انما هو الحق
عليه السلام واما ما ذكره من ان هذا هو الحق الذي لا ريب فيه
فانما هو الحق الذي لا ريب فيه انما هو الحق الذي لا ريب فيه
و انما هو الحق الذي لا ريب فيه انما هو الحق الذي لا ريب فيه
تشریفه و باری را فرمود ما من عباسی فضل ما سئل ما مورساخت
که اصحاب مقالات مثل جالبی و اسحاق لوت و زوسا مابین و غیر
و اصحاب سبزه رشت و بیطاس و رقی و مشکین و راجع کنه با آنحضرت
مستظرف نمایند و او بنمود بن فضل ما سئل انما است راجع بنموده
خبر کرد ما من گفت داخل کردن ایشان را چون آن جماعت را داخل
یا و گاه کرد ایند ما من با آنحضرت خطاب نموده گفت از شما توقع دارم
کنید یا این جماعت من که از من پذیرفته است و باید که در جمعی در اینجا
حاضر باشند و جمعی را که از شما مخالفت نمایند همگی گفتند معا و طاعت حق
حق تو علی را و این حدیث است که ما در حق مت امام علیه السلام بود
که تا که با سر که از جانب ما من بهر آن داری آنحضرت ما من بود آنکه
ایا پس من ما من آنحضرت حضرت امام میرساند و میگوید باین
تو را در جمعی از اصحاب مقالات و اهل اریان و مشکین و هر یک در نزد
من اجتماع نمایند که از شما هر یک به حق است و احدهم کلام ایشان را بشنود
تشریفه و باری را فرمود الا اختیار داری و خود را و خبر مساز و
الکونای که من با آنحضرت خطاب نموده حضرت مشرف شوم بفرمایند

ک

کیم حسن بن محمد بن علی که در حضرت امام علیه السلام در میان فرمودند
که ای اسیر اسلام مرا با من برسان و بگو که و انتم آنحضرت در میان فرمودند
تعلی و احوال آن بر پیش تو حسن بن محمد بن علی که در میان فرمودند
که حضرت امام علیه السلام فرمود که ای تو علی تو مرا حق و در میان فرمودند
غیاثی که چون و با چه طلب ما من را از میان اهل شریک و اصحاب
برو با جمیع نموده من گفتند فدای تو کردم مطلب او آنحضرت تست و تحقیق
که نیاید و اسرار غیر معتد و البتات نهاده و بدینای با همه حضرت فرمودند
بای او درین باب گفتند فدای تو شوم بدین حق که اصحاب کلام و بدین با و خط
علما و غیره را علما منکر نیستند و بجز اگر منکر نباشد اصحاب مقالات
مشکون و اهل شریک اصحاب انکارند پس اگر بگوید که حضرت با حق تعالی
در مقام انکار در آمدن میگوید که و خدا نقش بر آناست گردان و اگر بگوید
خود را بخواهد انشاءست میگوید سالها و را نباشد گردان پس هر چه است
میسازند و حجت او را باطل نمایند و او را خطی از آنرا پس با حق تعالی
ای مولای من فدای تو شوم حسن بن محمد بن علی که در میان فرمودند
نیم فرمود و فرمود که ای تو علی من حجتی که ایشان حجت مرا قطع
پس من گفتند ای مولای من برو تو نیز من اصلا و از حضرت امام علیه السلام
ببخوام که حضرت را بر اینان ظفر کرامت فرماید پس حضرت پس خطا
نموده فرمود که ای تو علی میدان که ما من چه وقت ازین حرکت نادم
باشم و بدینود گفتند بفرمای ای مولای من پس فرمود نادم میشود

بشود و احتیاج بود باهل نور و نوریت ایشان و بر اهل انجیل باغبانان
 و بر اهل انوار و نور ایشان و بر سایرین بجهت ایشان و بر هر یک
 بقدر سواد ایشان و بر اهل روم و مدینه ایشان و بر اهل متعالیست
 ایشان چون هر یک از ایشان را منقطع سازم و بجهت ایشان نور
 زخم و هر یک از آن که گفت مقالت ایشان خود را و در جرح کنی بگویند که
 آنکه ما خود را می دانیم که آنکه ما خود را می دانیم که آنکه ما خود را می دانیم
 و نتوانیم با ایشان و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه
 اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل
 بجهت تمام گفتند که ای تو شوم بدی و می که هر جماعت حاضر شد و هر
 استاد مقدم شریف حضرت را دارد حضرت امام علیه السلام بقبول پس هر
 قویست هر که من از عقب تو می رسم ان شاء الله تعالی و بعد از آن اب
 طلب نموده و خوشبخت و قدر شریف سویت ان شاء الله و باینز داد و اگر
 بیار که ما مومن و مومنه که در یک ماه درین وقت و فتنه و چون و فصل
 شهر بجای می بینم آنرا است و بعد از آن جعفر و جماعت صابین و هاشم
 حاضر بودند و چون حضرت امام علیه السلام داخل شد مامون ازین حالت
 برخاست و بعد اهل مجلس برخاستند و مدتی ایشان را بودند و ما را
 با آنحضرت نشستند و چون آنکه حضرت امام علیه السلام ایشان را بجا آورد و ما را
 ساختند ایشان نشستند و مامون مشوید آنحضرت بود و بعد از آن
 مشکل بود و بعد از آن مشوید جماعتی شد و گفت ای جلالی ای

بشود و احتیاج بود باهل نور و نوریت ایشان و بر اهل انجیل باغبانان
 و بر اهل انوار و نور ایشان و بر سایرین بجهت ایشان و بر هر یک
 بقدر سواد ایشان و بر اهل روم و مدینه ایشان و بر اهل متعالیست
 ایشان چون هر یک از ایشان را منقطع سازم و بجهت ایشان نور
 زخم و هر یک از آن که گفت مقالت ایشان خود را و در جرح کنی بگویند که
 آنکه ما خود را می دانیم که آنکه ما خود را می دانیم که آنکه ما خود را می دانیم
 و نتوانیم با ایشان و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه و بر اهل مدینه
 اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل و بر اهل انجیل
 بجهت تمام گفتند که ای تو شوم بدی و می که هر جماعت حاضر شد و هر
 استاد مقدم شریف حضرت را دارد حضرت امام علیه السلام بقبول پس هر
 قویست هر که من از عقب تو می رسم ان شاء الله تعالی و بعد از آن اب
 طلب نموده و خوشبخت و قدر شریف سویت ان شاء الله و باینز داد و اگر
 بیار که ما مومن و مومنه که در یک ماه درین وقت و فتنه و چون و فصل
 شهر بجای می بینم آنرا است و بعد از آن جعفر و جماعت صابین و هاشم
 حاضر بودند و چون حضرت امام علیه السلام داخل شد مامون ازین حالت
 برخاست و بعد اهل مجلس برخاستند و مدتی ایشان را بودند و ما را
 با آنحضرت نشستند و چون آنکه حضرت امام علیه السلام ایشان را بجا آورد و ما را
 ساختند ایشان نشستند و مامون مشوید آنحضرت بود و بعد از آن
 مشکل بود و بعد از آن مشوید جماعتی شد و گفت ای جلالی ای

جالبی گفتی که ای کاش دو سقید مرده مست در نزد منج علی السلام
 حضرت فرمود که قسم می دهم ترا که آری ای جلیل درین عالم هست نیست که یوشا گفت
 بدین شی که منج خبر داد در این عالم غریب و بی شاد و دمر که او سقید مرده
 است پس من سوارین و ابرید و شاد و دمر و ایان اید با و آوردن جالبی
 گفت ای کاش که من یوشا گفت و از منج خبر داد که یوشا گفت و اهل بیت و اهل
 بیت و و علی و لیکن نخستین اسم او که یوشا گفت که خواهد بود ما با من
 پس نام علی السلام گفت که من کسی را می دانم که بخواند و جالبی را و در جالبی
 خرقه اهل بیت و منی او را و تالوت گفت که ایان با و آوردی جالبی گفت که
 از روی منج خبر شد و آورد منج نام علی السلام بقسطاس منور و خاک
 نموده فرمود که نفرات الشاخیل را در سندان داری قسطاس گفتی پس منج گفت
 بر اسب جالوت و فرمود که آری ای جلیل خواند و اسب جالوت گفت ای خواند نام منج
 پس حضرت با و فرمود که سفر تا آنجا جلیل را بی شک و یکه کن و اگر در آن ذکر کردی
 و اهل بیت و منی او را شاد و دمر و شاد و دمر و اگر نیانش شاد و دمر
 حضرت شروع بخواند سفر تا آنجا فرمود و منج خواند که علی علیه السلام و آری
 و بهر چون آنجا رسید توقف فرمود و گفت ای منج ای بر من از تو خبر و منج
 او که دانستی که من عالم با جلیل و گفت منم پس بعد از آن که در آنجا اهل بیت و
 او را خواند و گفت چه میگوید ای منج ایان این قول می دهم من هستم اگر گفتی
 غلبه بخور و ای جلیل بر آن عالم است پس منج گفت که تکیب نموده موسی و منی
 و هرگاه این ذکر را بخوانی قل بر تو واجب میشود و جهت آنکه کافر میشود و جالبی

و منی و کتاب خود جالبی گفت که ای منج خبر داد که ای جلیل و از جهت منج
 که دانستی من حضرت را علی السلام فرمود که بدین شی که حضرت علی علیه السلام ظاهر بارند
 حواس و حواس خطاب نموده فرمود که بر آنرا او را شاد و دمر و گفت جالبی
 دیگر او که بر من هر چه منج خواند جالبی گفت خبر داد که حواری عیسی علیه السلام
 که عدو ایشان چند بود و علی ای جلیل خبر داد بود نام علی السلام فرمود که
 در آن روز نفر بودند و فضل و اعلی انشان و تا بود و علی ای منج سقید بود
 یوشا که بر با منی و یوشا بفرمود و یوشا بدین جاد و در نزد اوست که منی
 صلی الله علیه و آله و ذکر اهل بیت و او است که شاد و دمر و نامت عیسی و منی
 بی و اهل بیت پس منج خبر داد که فرمود ای منج ایان و الله که ما ایمان داریم
 که ایمان بحق صلی الله علیه و آله داشتند و ما عیسی ای منج خبر داد
 فیما بین الامام که منج خبر داد که نماز و روزه بود جالبی گفت علم خود را نام
 که دانستی و ضعیف ساختی کار خود را و حال آنکه من کان بود که توانم اهل
 اسلام و اعراف ایشان حضرت امام علی السلام فرمود و منج سبب علم و اعراف خود را
 که دانستم جالبی گفت از من که گفتی عیسی ضعیف و تارک التوهم و صلوات
 و حال آنکه او سابع الزهر و قائم القیل و همیشه بدین معنوالی بود حضرت علی علیه السلام
 فرمود که از برای که نماز میکرد و روزه میکرد جالبی جواب داد و قول امام
 شید لای که درین ملزم شد و حضرت امام علی السلام دیگر بار با و خطاب نموده
 فرمود ای منج ایان از تو سوالی دادم جالبی گفت بر من که مرا بر آن علم باشد
 جواب خود را گفت امام علی السلام فرمود که ای جلیل ایان انکار میکنی که منجی

مرده زنده میگرداند حضرت الله تعالی باینکه گفت تو را از این دنیا بیا که از دنیا
 زنده کنی که مرده زنده سازد و آنکه وایروس را علاج کند نه اینست که او را زنده
 عبادت حضرت صفا علی السلام فرمود که الوبح یومیکر یا بعد عینی
 زیرا او را تیره نهاد می نمود و احیای حق و علاج آنکه وایروس می نمود
 از استخوان او را خدا نداشت و او را عبادت نمود و باینکه حضرت الله تعالی
 عبادت می نمود و دیگر خبر قبیل بنی علی السلام نیز کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 کرد و او را زنده کرد و سی و پنج هزار مرد را که شصت سال بود که مرده بودند
 و بعد از آنکه بر او عبادت می نمودند فرمود آیا یافته در توبه
 که اینها عبادت جوینان بنی اسرائیل بودند که عبادت غیر این را از اسرائیل
 بنی اسرائیل اختیار نموده بودند و در حقیقت که عزرا که در بیت المقدس را
 بیابان بود بنی حضرت الله تعالی فرقیل را بر آنحضرت تا ایشان را زنده کرد
 این که میگویم در توبه است و آنرا دفع نکند مگر کافران را از این عالم
 گفت تحقیق که ما اینها را چنین ایم و داشتیم حضرت امام علیه السلام
 فرمود که راست میگویند و بعد از آن گفت ای یهودی پس است بگویند
 سفر توبه را و حضرت بنی اسرائیل فرمود از توبه چنین آید و آن یهودی
 با کمال حیرت و تعجب قراعت است سرور را چنین میخواندند و میفروند
 آن حضرت امام علیه السلام رو بجا میگوید فرمود ای یهودی این
 چنین از عینی بودند و آنکه عینی بنی اسرائیل بود و خلیف گفت تا این
 بهتر بود نه پس دیگر با حضرت امام از جهت تنبیه باینکه حضرت

چهره را از جهت احیای حق و ابراهیم که وایروس و بنی حضرت عبادت می نمودند
 فرمود که قرین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله جمعیت نموده از در خواست
 از جهت ایشان مرده زنده سازد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله باینکه
 باینکه فرستاد و فرمود که برویوی جان و نیکو کن بندهای اینها که از دنیا
 میفروند و از این دنیا که ای فلان و ای فلان و ای فلان رسول الله میگوید که
 که میفرماید باینکه حضرت الله تعالی و چون علی بن ابی طالب علیه السلام بنفرد
 نیز و ایشان از خاک میروند و از خاک و از سر خود و از خاک و از سر خود
 شود و باینکه شد و از امور ایشان سوال کرد و وجود از آنها جوینان
 بعد از آنکه گفتند و اینها را خبر دادند که عینی بنی حضرت را از جهت حضرت
 است و دیگر گفتند که دست بیاستیم این را که از خاک خدمت حضرت را که از
 اینان بیایم حضرت امام علیه السلام فرمود که مع هذا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله که وایروس و جانین را ابراهیم فرمود و اگر بایم و یونان ها و اسفند
 شکل می نمود با او و ایشان مشغول می شوند و با وجود اینها هر کس از استخوان او
 در دست حق میا و داخل نمیکرد پس اگر خدا حضرت عیسی را خدا میداد باینکه
 اینها پس باینکه الوبح و خرقیل را نیز خدا میداد زیرا ایشان بنی حضرت عیسی علیه السلام
 بود که در آنرا احیای حق و یهود و دیگران که بنی اسرائیل از طاعت کفر می کردند
 از قوس مردن پس اینها حضرت الله تعالی و یک است میرا این و اهل آن
 خطبه بود و ایشان گفتند و ایشان چندان مرده و از خاک و از سر خود
 که استخوانها ایشان را بوسیل و بر زمین شل بود و بنی اسرائیل بنی اسرائیل

کذا فرموده تبارک و تعالی اینان خود بر خطای خود رسیده که میخواهند اینان را از انوار
زنده کنیم تا بر جبهی ایشان از آن بجای گشتن ای برود و کاس بر روی او نهاده
ایشان را از زین شوند پس آن بجای نهادن خود که استحقاق آنها بر رویه برین بر این
افند تبارک و تعالی اینان یکبار از زین علی برین است و خال از خود و
و دیگر حضرت ابراهیم خلیل و حسن و کوثر و سالت است علیه و آل و رحمتی که بر
سخن و اگر گفته باده باره کرد و بعد از آن بر روی جزئی از آن گذاشت و بعد از آن
گود آن اجزا را در هر سی کسان سوی حضرت علی آمد و دیگر حضرت موسی و
و اصحاب با و که هفتاد نفر بودند و اینان را از حضرت اختیار نمود که با او رفت
بکن طوری که ایشان حضرت علی گفتند که الله تعالی را دیده ایم و بنای ایشان
تو بود ما نیز به بینم حضرت موسی گفت من حضرت الله تعالی را ندیده ام اینان
گفتند ما را خبر از این بینم تا این توانایان خود را در بین ما عقدا اینان را فرود
و در بعضی مثل حضرت با با خدا بر گشتای برود و کار و از آنجای مثل
هفتاد نفر اختیار نمود و با خود آورد و اما حال که در تنها سوی قوم باز آمد
که مرا فصل و بیجا می بیند یا بر خبر که من با ایشان بجای که ایشان خبر
و ما عقدا اینان را فرود کردند و حضرت موسی گفت که ایشان را هلاک کرد
ما را آنچه بد است که بنی از اینان را و ما هلاک کردان و ما را هلاک کرد
ما را آنچه بد است که بنی از اینان را و ما هلاک کردان و ما را هلاک کرد
گفتم ای فرزندان تو قدری بر دقت کن نیست نه با تو و با خلیل و زبور و غیره
در بران طلق و کوی با خدا و اگر کسی که فرستاده و او را برای آمد و برین

و چهارم گفت که با خدا باشد پس هر ارباب خدا باشد چه میگوید ای فرزندان
تبارک و تعالی اینان را از انوار زنده کنیم تا بر جبهی ایشان از آن بجای گشتن
ایشان را از زین شوند پس آن بجای نهادن خود که استحقاق آنها بر رویه برین بر این
افند تبارک و تعالی اینان یکبار از زین علی برین است و خال از خود و
و دیگر حضرت ابراهیم خلیل و حسن و کوثر و سالت است علیه و آل و رحمتی که بر
سخن و اگر گفته باده باره کرد و بعد از آن بر روی جزئی از آن گذاشت و بعد از آن
گود آن اجزا را در هر سی کسان سوی حضرت علی آمد و دیگر حضرت موسی و
و اصحاب با و که هفتاد نفر بودند و اینان را از حضرت اختیار نمود که با او رفت
بکن طوری که ایشان حضرت علی گفتند که الله تعالی را دیده ایم و بنای ایشان
تو بود ما نیز به بینم حضرت موسی گفت من حضرت الله تعالی را ندیده ام اینان
گفتند ما را خبر از این بینم تا این توانایان خود را در بین ما عقدا اینان را فرود
و در بعضی مثل حضرت با با خدا بر گشتای برود و کار و از آنجای مثل
هفتاد نفر اختیار نمود و با خود آورد و اما حال که در تنها سوی قوم باز آمد
که مرا فصل و بیجا می بیند یا بر خبر که من با ایشان بجای که ایشان خبر
و ما عقدا اینان را فرود کردند و حضرت موسی گفت که ایشان را هلاک کرد
ما را آنچه بد است که بنی از اینان را و ما هلاک کردان و ما را هلاک کرد
ما را آنچه بد است که بنی از اینان را و ما هلاک کردان و ما را هلاک کرد
گفتم ای فرزندان تو قدری بر دقت کن نیست نه با تو و با خلیل و زبور و غیره
در بران طلق و کوی با خدا و اگر کسی که فرستاده و او را برای آمد و برین

که تیر و یکصد از ای شاه خبر هارا و دستا که فدا چ هانتها را تا هر یک
 و دستا که یکصد تن و کفر ایالین کفایت نمود و ایالین مقرر شد
 امام علیه السلام فرمود این که گفتند در انجیل با شما ایالین گفت با شما
 حضرت امام علیه السلام فرمود ای ایالین خبر ده مرا از خبر شما انجیل و در وقت
 آنرا که کردید و نزد کرا تیر و یکصد ایالین را از جهت شما وضع نمود
 گفتند انجیل که کردیم مگر یک روز و نیم آنرا از روز و نیم و آنرا
 از برای ما نوشت و حق حضرت را علیه السلام فرمود که ای ایالین معرفت
 انجیل و ملاقات آن خبر بسیار است اگر چنین بود که توکان سیوی بهر
 اختلاف و انجیل کردید و اختلاف شما نیست مگر در انجیل که انحال در دست
 پس اگر بعد از او میبود و اختلاف دیگر بود و اگر انجیل که انحال
 بتواند که علم آنرا بداند و میگوید که انجیل اول و نماز و عیت نمود
 در نزد خدای خود گفتند که عیسی بن مریم گفتند انجیل که کردیم و شما
 در نزد نماز اما چه چیز هست پس ایشان گفتند ما و مریم و یوسف
 و حق و مریم که انجیل و ریهای ما است و آنرا از برای شما یرون و ما و مریم
 سفری که در پیش ماست شما را از انجیل و انجیل و معبد ها را خالی مگذار
 که ما هر یک سفر نمود و شما را انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 و یوسف و حق و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 که کردید و یوسف و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 اولین بود و ای ایالین دانستی آنچه گفتیم حال حق گفت انجیل فرمودی

بهدایم و انحال و انسم و یوسف و انحال و انسم و یوسف و انحال و انسم
 از حضرت تو شنیدیم دم بصدق و حقیقتات که او ایالین بسیار است
 و یاد تو از انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 ایالین خطاب نموده فرمود که شما را این جهان و خبر و یوسف و انحال و انسم
 گفتند شما و ایشان جایز است و قبول و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 شما و ایشان جایز است و قبول و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 بهدایم و انحال و انسم و یوسف و انحال و انسم و یوسف و انحال و انسم
 بود خطاب نموده فرمود که شاهد باشد بر او ایشان گفتند شاهدیم
 ایالین فرمود و یوسف و ما در کرا و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 ابراهیم بن اسحق و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 عیسی که عیسی بن مریم علیه السلام بهر حق که انجیل بود که از انجیل
 آدی جلول فرمود و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 از انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 سیکو و در شما و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 در باره عیسی علیه السلام حضرت و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 از کرا و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل
 هر یک و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل و انجیل

برهان نبی که بر او انقضا شده باشد بعد از برپا شدن آن نبی و علی الله علیه
و آله و جالوت گفت هاین که گفتی ما و او است که می دانم و منکر آن نیستیم و این
ملک او میسی است و امام او برین که است حضرت رضا علیه السلام فرمود
نداشتند از اعیان علی السلام مخالفت نه خود و نه عین مخالفت سنت نبوی
و خود را مافی که حضرت علی علیه السلام او را بوی خود برد و دیگران که در انجیل
بله حتی که بره منبر و در بار علی علیه السلام او را و سبک میکرد اندازد او
بعین میسازد و چیزها را و شهادت میدهد از برای من چنانچه من
از جهت او دادم و من از برای شما آوردم منالها را و او را و از جهت شما
ناویدن را با قبول و از برای این قول را غیبت است و اسرار است که علی علیه السلام
آن خیر و دیگران حضرت امام علی علیه السلام فرمود که از نبی موسی علیه السلام
بجایم را سراجا لوت گفت بر من حضرت فرمود که دلیل و ادب نبوت موسی علیه السلام
و جبر نبوتش را ثابت میکرد اما اسرار جالوت گفت شیخ فرمود که هیچکس از
انبیای پس از نبوت نبوت فرمود که مثل سراجا لوت گفت یکی که در
نکات و عصا و امار که در این عصا و او را نشانزد و جبر از سبک پیدا شد
و بیست و نه علامت دیگر ظاهر کرد که خلق را بران قدرت نیست حضرت
امام فرمود که راست گفتی که آن چیزها جبر نبوت او بود و جبر نبوت فرمود
که خلق را بران قدرت نبوت و کلان بود که انجیل نبوت است که هر که دعوی نبوت
و جبر نبوت نماید که خلق را بران قدرت نبوت باشد واجب تسلیم نبوت
او بخار را و جالوت گفت فی نبوت موسی علیه السلام و انظر ما استحقاق

حضرت الله تعالی بر ما واجب نیست اقرار نبوت کسی که دعوی نبوت
ناامام که نمایان از جبر نبوت علی علیه السلام فرمود حضرت فرمود که این کونه
اقرار نبوت را باینبای که جبر از موسی علیه السلام بوده اند و حال آنکه ایشان در
نکات و عصا و امار که در این عصا و او را نشانزد و جبر از سبک پیدا شد
و بیست و نه علامت دیگر ظاهر کرد که خلق را بران قدرت نیست حضرت
امام فرمود که راست گفتی که آن چیزها جبر نبوت او بود و جبر نبوت فرمود
که خلق را بران قدرت نبوت و کلان بود که انجیل نبوت است که هر که دعوی نبوت
و جبر نبوت نماید که خلق را بران قدرت نبوت باشد واجب تسلیم نبوت
او بخار را و جالوت گفت فی نبوت موسی علیه السلام و انظر ما استحقاق

و بعد از آنکه که خلق را به دعا و مختلف با عرض و صدق و حقیتش به این صفت
 و خلقی که حضرت مناسلو است و علامه علی بن عمران را بر او منتهی و ملاک علی بن ابی طالب
 الهادی است و هر که حضرت است و علی بن ابی طالب و صفی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 حضرت و ستار حضرت علی بن ابی طالب و حق و عدل از روی بیعت و اتحاد و صلای
 علی بن ابی طالب که چون عمارت صافی ملزم شد و علی بن ابی طالب را از ایشان به علی بن
 جواد که بر حکم خود و در آن آخرت و در آن مجلس هم غرور و خلق متفرق و خلق
 حضرت امام علیه السلام بنابر آنکه حضرت پیغمبر و سلام بر خود که عمارت از احضار خود
 بخت فرستاد و هر که در آن مکان بود و سلام او و در آن مجلس و در آن شیعته
 حضرت فرستاد که هر که از ایشان بود و او را سوار نموده بودند و حاضران و جوی
 پیغمبر و علی بن ابی طالب از آن حضرت و خلق و هر که از ایشان بود و او را سوار
 ساخت و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 بطرف جیب نشاند و چون سلام فرموده شد حضرت عمارت را در مجلس و در آن مجلس
 که در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 نموده و او را سوار نموده و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 و فضل بن علی بن ابی طالب را و از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 صدق و حق و عدل از روی بیعت و اتحاد و صلای علی بن ابی طالب
 پیغمبر که در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 نویسد که از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس

منه

منصلاً و داخلاً بر او و نمودیم اگر کسی را هوس الملح بر او باشد که کتاب مذکور
 نماید و در آنجا تفصیل آن خبر در میان امام علیه السلام و در آن کتاب که شریعت است
صلی الله علیه و آله و سلم و در آن کتاب که شریعت است
 و آن است که از علی بن ابی طالب و هر که از ایشان است که او است حاضر شد و
 و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 فرمود که هر که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس و در آن مجلس
 گفت که هر که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس و در آن مجلس
 فرمود که هر که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس و در آن مجلس
 کلامی که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس و در آن مجلس
 بابیان که هر که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس و در آن مجلس
 و خود را از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 هر دو فرستاد و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 و آدم و حوا و جنایان و ندید بود که کسی هم در آن مجلس و در آن مجلس
 خبر و ولایت کرد و خود را از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 اینها عاقلان آدم بنابر آنکه هر که از ایشان است که او است حاضر شد و در آن مجلس
 آنرا و از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 نزول و علی بن ابی طالب و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 معصوم بود از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس
 نفوی هم از آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس و در آن مجلس

و اما آنکه که و سوس کرد و ایشان را سبب
 و آنکه که که و خدا را سبب و ایشان را سبب
 بلکه نهی کرد و خدا را از آن مجلس و در آن مجلس
 دیگر هم

مسلک و رات بگویم که تا یقین برسد علی الله علیه و آله و آتش بریندیگر کرده باشد و اما
نوامیس بناچار مسلک و رات نمیدانیم مگر حضرت شیخ نور الله علیه و آله میفرمودند
انفس و افعال متعلقه با این مقام بود از این شاخ و برگ و جبهه گفت که شیخ
علیه السلام میفرمودند که اینها که گفتی نیستند و از من اعتقاد با ما است
تو را از این تو فراموش است و فراموشیها که گفتی فراموش است پس شیخ رحمه الله
که از این قول باطل کردی آنچه بران اعتقاد است که در اینها از این گفتی و از اینها
که کردی و متفاد شد که موجب علم ضروری ظهور حق و اشتداد است در زمان
صلی الله علیه و آله و سید دیگر آن ختم نکردی و ما چون از باطل کردیم و مقلد
از این قوم و غرض پس از تعالی از معتمد دیگر و دلیل بر و انصاف است
حق اینها و نفس تو و اینها که اعتقاد کردی از معتمد دیگر که شیخ رحمه الله
علیه و آله و انفس برین دیگر کرده باشد و فراموشیها که گفتی و از اینها
با اینها رسیدن تا یقین بر آنست که در اینها که گفتی و از اینها
در فصول چهارم یعنی یعنی الله تعالی علیه و آله و آتش که در وقتی از او است
شیخ رحمه الله و بعد از آن تعالی علیه و آله و آتش که در وقتی از او است
انصاف و انصاف شیخ متعلق گفت فراموشی که گفتی و از اینها
علیه السلام اما میگوید چیز نیست متعلق و در نزد متعلقین شیخ رحمه الله
و معتمد و حجت از اینها است و در و یکی که از اینها که در وقت و وضع نمود
بود و از او که در میان متعلقین است و در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
نمود و از او که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان

دارد و شیخ بزرگوار مدینه شافه اقلام نموده و اسنادش بنده و زلفا با اینها
ذکر کرده که غیر او از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
سلطان محمد بن محمد و از حجت شیخ آقا تراز میگوید و در اینها که در میان
آقا اصل شیخ و حضرت شیخ قدس سره العزیز و در جواب فرمود و جزی که
ایست که اینها از قصور و بیخ و ناخوشی ملک و اشعار او را و اینها که در میان
از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
الحامد و با غنچه که گفتی که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
و کان الغنیمه فی الحیاة و ما هیه و عجباه منیرا پس سیدین شیخ و در اینها
شعل شاعر نموده که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
خود اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
ساکت شیخ حضرت شیخ فرمود که آن مرد منصفی بود و از اینها که در میان
محلی و از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
که از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
و از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
بدان خلاف گفت بلعید علی بن ابی طالب با و گفت اسامی که فرمود و اینها که در میان
صلی الله علیه و آله و از اینها که در وقت و وضع نمود و از اینها که در میان
علاف گفتی که گفتی پس ثابت شد که شیطان از امام و طاعت پس علاف

داشتیم که گویم و راه حق را بر من بفرستید و منم که در راه حق
چند روز خفته بودم و در راه حق بودم و در راه حق بودم و در راه حق بودم
که بعد از این بر من بود که در راه حق بودم و در راه حق بودم و در راه حق بودم
حضرت شیخ گفت که این اتفاق افتاد و در اسلام ایشان مطلقاً او را در جواب
که هرگاه اجماع منعقد باشد در اسلام ایشان مطلقاً او را در جواب
که هرگاه اجماع منعقد باشد در اسلام ایشان مطلقاً او را در جواب
تا از دست الله اعلم بحقیقت الحال پس بعد از این گفت و شنید حضرت شیخ
خطاب نموده فرمود که آنچه تو میگوئی که من را در ساری الحال من بر تو
ایراند من تمام و تمام منظر یکم را میگویم که جوهره موافق منظر است
شیخ روی الله تعالی خدا فرمود که آیا نه در تمام اجماع منعقد است که در تمام
چون منظر منظر است حضرت شیخ برین که هرگاه اجماع منعقد است که در تمام
و در بین خدای عز و جل و در نبوت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
شخصی اعتراض کند فرموده و اقرار دارد که در حق و در حق گفت علی بن ابی طالب
گفتی اجماع منعقد است بر حضرت شیخ فرمود که اتفاقاً کلامی که من در این
گفت که من از آن روز که من تمام اسلام نکردم الا در حدیث
که رسول الله صلی الله علیه و آله اهل مکه را در بین من اهل مکه را در بین
یا رسول الله ای تو نبی منی رسول الله فرمود علی از گفت که ای ابا سحر
گفت علی بعد از آن که من برای پیروی از خدای و ذلت را بر خود دارم
او در جواب من گفت ای خدای و ذلت نیت بلکه این خیرات و طاعات

کتاب تو را در حق و در حق بود که در راه حق بودم و در راه حق بودم و در راه حق بودم
تو را گفت که ای من اسأل الله تعالی که در راه حق بودم و در راه حق بودم و در راه حق بودم
انشاء الله تعالی باطل خواهد بود پس هر روز این امر را فرموده و در راه حق بودم
خداوند عز و جل و نبوت نبی صلی الله علیه و آله و واضح است که در راه حق بودم و در راه حق بودم
و بهت است خود را نیز ببین ساختن حق ظاهر است که اجماع منعقد است که در راه حق بودم
که انهارا بیاورد کرده و به این که از اسباب و لوازم او دعوی کند که او حق است
که در بعد از آن گفت و با این که در بعد از آن گفت و با این که در بعد از آن گفت و با این که در بعد از آن گفت
اعتبار ندارد و اعتماد سایر اصحاب است و دعوی علی از اولین اصحاب را چون
ایماست قبول ندارد چون حضرت شیخ با اینجاریه و علی بن ابی طالب
سلک شد و پیش از این گفت که من را برین بود که کسی که در حق و در حق بودم
که در الحال برین را شنیدم بر حضرت شیخ فرمودند که چون الحال از من بپرسید
دانستی و حضرت شیخ بعد از آن گفت که من را برین بود که کسی که در حق و در حق بودم
که در جواب دادی که من را برین بود که کسی که در حق و در حق بودم
انشاء الله از اطمینان غلظت که از فرقه ناجیه است که الله تعالی بهم بافرقه
ما که خدا را الله تعالی و داده منظره است که تمام بر حکم منی الله تعالی
با خبر از بر من منی که یکی از اهل طریقه اهل غلامان و اتفاقاً ان شاء الله
که روزی در راه حق بودم علی بن ابی طالب را دیدم و در راه حق بودم
دروغ خود را که منظره کنی با کسی که او را در سر کردن سید است
هرگز این را خواهی حاضر گردان نامی با و منظره کنی بر منی امر با حاضر تمام

و بعد از آنکه بود سیدان قبول این توابع تنعیم و کلام که بگویم امام من صلی
 و مردم او را از این استقامت اختیار کرد و گفتند قبول این قول را بوی من غاصب کرده اند
 علی بن سیم رحمة الله تعالی علیه فرو و در پس حق بگوید اختیار و کن خدا گفت
 که است که خدا این قول را در باره امام خود قبول کند و من قول تو را در باره
 و می شود و خود قبول کند و شایسته این هم شایسته نیست برای آنکه اگر من قول
 در باره امام خود قبول کنم خود را می گفت که او مخالف من است و بود بر آن حدیث
 علیه و السلام که در امام حق را منع کرد از حقش و در زمان پیغمبر صلی الله علیه
 از و نقایص ظاهر شد پس بعد از قبول این قول را از تو قبول تو قول مرا در باره
 علی بن ابی طالب علیه السلام که او خود را مخالف من و صاحب بر رسول الله
 علیه و السلام بود و تنعیم چنان می کند پس علی بن سیم رحمة الله علیه فرو و در
 قول مرا در امام من و امام خود و قول خود را در امام من خود و امام من قبول
 نمی کنی پس از جهت مسأله نامه که از برای حکم و زور گفتن آمدن خدا
 شد از پیشانی او برقت نصیحت نمودم در آن روز که در آن روز سید رحمة الله علیه

از زمان آنکه پیغمبر که بنا شد غایب
 ایضا که شایسته است که علی بن ابی طالب
 خداوند خدای من را در دنیا و آخرت
 سیدان و پیغمبر رحمة الله علیه

پس می گوید در آن روز که حضرت الله تعالی میفرماید و شما و من فی الامر
 فاما من است فتوکل علی الله ای نیست این که حضرت الله تعالی و تقوی رسول
 نمود را امر فرمود که از ایشان یاری جوید و در ای و او را محتاج کرد این
 ایشان را پس هر که جویس باشد چون تو می دانی که ایشان را باطل بود و ماند
 و خبیث در دنیا نود اند و حال آنکه ظاهر قرآن و فعل نبی صلی الله علیه
 و آله مکتوب بودی نیست حضرت شیخ در جواب او فرمود که حضرت رسول الله صلی
 علیه و السلام شورت با ایشان از جهت احتیاج برای ایشان را دیگر در دنیا و آخرت
 کرد بلکه مشورت با ایشان بهرستام دیگر میگوید و من آن امر را بعد از آن
 حجت و مقدمه بر تو خواهم گفت و آن مقدمه است اینست که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله هر چه می گوئی معصوم از کابیه و صغیر بود اگر تو در
 عصمت او از صغیر و کبیه لعنت با ما کرده و او را کفر خلق بود با شاف اهل هر
 و بی قرآن هیچ خلق بود در دنیا و آخرت و عقل از حق خلق پس بود حکایت
 افعال و تدبیرات در مرتبه اعلی و خلق بود و ملائکه بر او فرود آمدند
 حضرت الله تعالی و حق را بداند که در اینها و طبق با حق او و احادیث
 او بر صحت کتاب هرگاه او درین مرتبه و این صفات موصوف باشد قبول
 که حضرت الله تعالی او را کتب کند یا شکر کرده از ای از عیش او اسطه که هیچ
 در عیش او را از او در دنیا و آخرت و کبر و قیامت که در کرم نبود و کرم که حکم و پیروی
 راست باشد که در این طریق استاده و استاده مشورت نکند با کسی که از ایشان
 مانع باشد غالب باشد که آنکه در دنیا و آخرت و عقل او کلام از روست و اگر چنین

و پیغمبر میباید از حضرت
 الله تعالی

فرمود علی بن ابی طالب گفت یک از بزرگواران عالم و بزرگوارترین میگو
و بفضل رسول الله صلی الله علیه و آله اقرار داشته بودم از حضرت انکه
او را بیایم با سلاح آورده و دفعه اول از خود و کینه بختا حضرت
علیه السلام دفعه از خود را بجوم از دست سلاح حال ایشان با انکه
بودند چنانکه روایت است و کلام بنام حضرت امیر المومنین و لا تحزن
فی فیض الیه منکم زیرا که شیخ **سید مرتضی** در کتب معتبره
انچه در این باب است و **انچه در این باب است** و **انچه در این باب است**
سید مرتضی در کتاب **المنهاج** و **انچه در این باب است** و **انچه در این باب است**
شیخ اجل محمد بن النعمان المصنف کتاب **مجمع** یا **در بیان احوال**
سید مرتضی روایت نموده که او گفت شیخ از شیخ شام از حضرت امیر المومنین
علیه السلام بعد از مودت و نصیحت سوال نمود که آیا رفتن ما با شما و با شما
قتال نمودن قضا و قدر حضرت الله تعالی بود از حضرت فرمود بلی ای
شایع حق اگر دانه را میکانفت و میروید و یا نه بستاند اگر چه او می بیند
و بیعتی قدم نگذاشتیم مگر بقضا و قدر حضرت الله تعالی شیخ شامی گفت
یا امیر المومنین منی ما در میان شما که کشیدیم و سعی کردیم اجوری
راست وجود بقضا و قدر حضرت الله تعالی بوده حضرت امیر المومنین علیه
فرمود بلی حق حضرت الله تعالی اجور شما را غلبه کرد و یا نه و یا نه
بنا از آن داشته در هر جا که راه می کردید و در هر جا که منزل کردید و یا
نمودید و در هر حال شایع بود و بسط نمود و بیاورد و شایع کرد

عجور و بسط نمودیم و حال انکه قضا و قدر حضرت الله تعالی ما را برود
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود ای برادر شایع که تو گمان کرده
با شیخ که این قضا و قدر بستم بوده بخت جنین از زیر الکریمین یا نه از
بالا بیفتد ثواب و عقاب و ساقط میگرد و در حق و در حق و در حق
الله تعالی و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار
از نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار
و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار و نیکوکار
امر کرده شیخ خود را در میان ایشان اختیار داد و از نیکوکار و نیکوکار
تا بترس و تکلیف کرد و ایشان را انکه و داد و فعل ثواب قبول و بسیار و کثرت
المقامت عجور و در عسایان مغلوب نیست و حضرت الله تعالی بکار ایشان
نمود و با ایشان شک یکجور و بقیه این را بقیه و کتاب در دست و نیکوکار
و آنرا بنام او و نیکوکار و هر چه در میان آسمان و زمین است یا باقی
نمود و در میان خلق آفرید که با فرشتی می و با داشت کافر از انست و در
شیخ شامی گفت یا امیر المومنین پس قضا و قدری که رفتن ما با شما و از آن
بود که است از حضرت صلوات الله علیه فرمود آن امر است از حضرت الله
و حکمت از و بعد از این قول تلاوت فرمود قول الله تعالی ما را کان
امر الله تعالی و ما را بنام شایع از نیکوکار این مقال فرمود و شایع
شده از نیکوکار حضرت برخواست و گفت فرج من و برادر من یا امیر المومنین
توضیح برساند و این ابیانه را گفت انت الانام انی و نیکوکار بستم و نیکوکار

است
مقتدا

اوتحت من امرنا ان سلبنا جزاء ربك بالاحسان احسانا
 في الشكر او قال لك تمنع وناوة العلم والى ايتيات
 فان ارادنا فعلنا حشرنا ما كنت راكبا غلا وعدوانا
 كلا ولا تلا يوبأ للراهبة اوداه في الدنيا نبشيطا
 ولا اوداه ولا ساء التورق قبل البيان له غلا وعدوانا
 نفس الخلاء الحية في الحشر بعد البني على الحشر ولا
 اخلا البني رسول المؤمنين ساء واول الناس يتدوا وايا ساء
 ويعل تحت رسول الله ساء اكرم به وها ساء واولا ساء
سواء الحشر ورواية ابن عباس في التفسير
 ساء الحشر اذا ساء كذا في التفسير ورواية ابن عباس في التفسير
 يوصل انتا ساء وجوده واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 الزور في دار انتا ساء واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 وفيه ياد كذا في التفسير واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 ساء في دار انتا ساء واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 في دار الله واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 الله تعالى واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 فووه ارا في غيرة واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم
 او طعن تحت ساء في نور با ساء اهل الظلم
 حشر واولا ساء في نور با ساء اهل الظلم

[illegible]

در حال که در میان جمیع معلوم خاص و عام است و مثل فقره فرموده است
در شب و روز و حق و باطل و اینها را در قرآن نامهاست و مثل تسبیح
او و شکر و تحوی و مثل طعام او و سکن و سکن و سکن و سکن و سکن و سکن
مثل کوراست پس چون شهر را بنا نهاد و بزرگوار و عظم و عظم و عظم
میشود که این شهر مخصوص و مختار است و کوراست و عظم و عظم و عظم
صلی الله علیه و آله و دیگران که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
واقع است که در شهر ایشان از برای بزرگوار و عظم و عظم و عظم و عظم
جستار بلوک بنی احمیه که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
شماره و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
رفع نموده اند که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
حالا که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
این محتاج بنوا مردم باشند هر چه از این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
یا فتنه هم محتاج بنوا را باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل
شأن این و چون ثابت است که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
نیست ثابت میشود که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
سجین که در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
ناست و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل
طالیه بر او علی علیه السلام و از زوجه او و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم

شماره و بزرگوار و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
بسیار و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
توبیت و کوراست و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
نصرت نمود و در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
آنها و کوراست و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
ابوبکر و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
جراح و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
بلکه در این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
و صاحب کم کرد و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
دانش و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
که از این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
و اسلام و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
ایشان و کوراست و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
کن و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
بن جراح و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم و عظم
نکته پس از این که گفته شد که این شهر و این شهر و این شهر و این شهر
او و رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق میشود و عظم و عظم و عظم و عظم

زیرا معلوم و مبین است که احتیاج نیست به کلام حدیثی را که این چنین
 که کتاب پنج قلم از توحید و نور و ایت کفر و نور و غیره که در کتاب
 و مورد سایر اجلاف و عدول و صورت ظاهر و مبین و لایزال و کفر و باطن
 غیری را در وجه جامع آنرا در هر هفتی که مستوفی الله تعالی و تقوی بر آن
 خواهد بود که ملاقات کنند جهت سازش مخصوص در مقام بیاد که با خدای
 اولاد و کفر که اگر این حدیث صحیح باشد الصیاد بالله در قول پیغمبر صلی الله
 علیه و آله استقامت لازم نماید زیرا آنجا از این حدیث استقامت میسر و ایت
 که در حدیث خود اهل بیت و عترة پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواهر و برادر
 هر کس که آن حدیث را بیان آورده و ایت و امان باشد که اقتضای او بگوید
 نکند و جایز باشد مختلف از ایشان و حال آنکه حدیث مثل اهل بیت و کمال
 پنج من است که با اینها و من مختلف است از حق و ایت دارد و بر آنکه حدیث است
 این بگوید و خواهر و برادر و ایت واجب باشد که با اهل بیت و خلفا از ایشان
 ملاقات کنند و متخاصم در کلام آنرا و از جهت عصمت و از جهت وصی
 کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 دارد و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 کذب و افتوی با حدیثی مثل اهل بیت و کذب و افتوی با حدیثی
 بعد از آنکه از راه ایت بر حدیث آنرا و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 حدیثی آنرا که حدیثی و جوی با حدیثی بگوید و عروا حجت خود نموده اند
 بصحت حدیثی که در آن حدیثی این حدیثی را حدیثی است و ایت و امان و ایت و امان

از مثل بعد الملک و غیره و حدیث کذب و افتوی بر رسول الله صلی الله علیه و آله
 باشد و هو لا یطوب بها و دیگر آنکه حدیثی این حدیثی که در کتاب
 و عترة اهل بیت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 حدیثی این حدیثی است و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 هر که با حدیثی بود از ایشان حدیثی با ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 از ایشان استفاده نمایند و از این حدیثی آنجا حدیثی میسر و ایت و امان
 حدیثی قرآن با حدیثی باشد و از حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 خصوصیت حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 اقتضای حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 کرد و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 نمایند و این حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 و افتوی بود حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 و حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 در اکثر احکام و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان و ایت و امان
 اگر این حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی
 اگر این حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی

هشاد و سرفه که از ایشان
 با حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی حدیثی

کفتند است میگویند و بر او این لازم می آید و ایشان بر او معتقد است از اعتقاد او نیز
انکار خطم کرده و این اعتقاد را بر او میگویند حضرت شیخ علیه الرحمه و از وضو آن
بر او اعادة فرموده گفت یا قوه امیر المؤمنین علیه السلام را مثل شیخ بر علی بن ابی طالب
معصوم می دانید گفت ای شیخ من است حضرت شیخ گفت پس از چه در عین انکار
بر او این را میگویند که در کتاب است شیخ از حضرت شیخ فرمود یا ایست که نزد تو و اینها
امیر المؤمنین علیه السلام در میان این احکام عمل بر او کرده اجتهاد میکنند
خاص و این موسی الاشرع و معاویه بن نجبه و غیره بود و هر قوم گفتند
شیخ را که گفت هر کس اینها را با شما میبیند با شماست که امیر المؤمنین و در اینجا
اسی غلط کند و معصوم نیست و ایشان در امامان را اعتقاد داشتند اموات
با شما را که گفتند چیزی مانع این نیست حضرت شیخ فرمود که الحال اقرار کردی که
بش از اینها انکار می نمودی که در کتب حضرت شیخ باو گفت که اعتقاد تو اینست که هر
از امور و اشیا که این اجماع بر او معتقد شده باشد وجوب بر است که در اعتقاد و قضا
مجتهد را بر او اعتباری بگردد و در اوقات دیگر و خلاف آن است که در کتب
حضرت شیخ فرمود و پیغمبر فرمودی که معتقدین و مامورین را اجماع بر او معتقد
خالف قول امیر المؤمنین علیه السلام اجتهاد کنند از حکم حاجت باین نیست که در
خالفات ایشان با آنحضرت دلیل بر او می آید از خالفات ایشان که آنحضرت را در این
از امور ظاهر و هویدا است و هیچیک از اینها آنحضرت را نیست که در هیچ
مواقع آنحضرت را این خلافی در میان ایشان و کتاب بر او عمل بود
با قول آنحضرت فرمود و هم او گفت که من فکر و سبب و ضوابط و رای علی بن ابی طالب

کنند

کفتند است میگویند و بر او این لازم می آید و ایشان بر او معتقد است از اعتقاد او نیز
انکار خطم کرده و این اعتقاد را بر او میگویند حضرت شیخ علیه الرحمه و از وضو آن
بر او اعادة فرموده گفت یا قوه امیر المؤمنین علیه السلام را مثل شیخ بر علی بن ابی طالب
معصوم می دانید گفت ای شیخ من است حضرت شیخ گفت پس از چه در عین انکار
بر او این را میگویند که در کتاب است شیخ از حضرت شیخ فرمود یا ایست که نزد تو و اینها
امیر المؤمنین علیه السلام در میان این احکام عمل بر او کرده اجتهاد میکنند
خاص و این موسی الاشرع و معاویه بن نجبه و غیره بود و هر قوم گفتند
شیخ را که گفت هر کس اینها را با شما میبیند با شماست که امیر المؤمنین و در اینجا
اسی غلط کند و معصوم نیست و ایشان در امامان را اعتقاد داشتند اموات
با شما را که گفتند چیزی مانع این نیست حضرت شیخ فرمود که الحال اقرار کردی که
بش از اینها انکار می نمودی که در کتب حضرت شیخ باو گفت که اعتقاد تو اینست که هر
از امور و اشیا که این اجماع بر او معتقد شده باشد وجوب بر است که در اعتقاد و قضا
مجتهد را بر او اعتباری بگردد و در اوقات دیگر و خلاف آن است که در کتب
حضرت شیخ فرمود و پیغمبر فرمودی که معتقدین و مامورین را اجماع بر او معتقد
خالف قول امیر المؤمنین علیه السلام اجتهاد کنند از حکم حاجت باین نیست که در
خالفات ایشان با آنحضرت دلیل بر او می آید از خالفات ایشان که آنحضرت را در این
از امور ظاهر و هویدا است و هیچیک از اینها آنحضرت را نیست که در هیچ
مواقع آنحضرت را این خلافی در میان ایشان و کتاب بر او عمل بود
با قول آنحضرت فرمود و هم او گفت که من فکر و سبب و ضوابط و رای علی بن ابی طالب

کنند

رفتند و در آن زمان که سلمان فارسی بر پلهای پیر بود که ایوانی بود و مشیت گفت که ای
 سلمان که کجای از احباب و اولاد علی علیه السلام و آل او بود پس مشیت خلیفه فرمود
 و شرفیازت حضرت سلمان را در آن وقت که از آن در آن موضع خلیفه را مستند
 باجی از آن و آن خود در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه از آن صاحب که در آن وقت
 است الله تعالی علیه السلام را از آن صاحب که در آن وقت خلیفه خطاب نمود
 با این که ای موسی بن جعفر و در آن مجلس علی بن ابی طالب علیه السلام را مقرر کردند و آنکه
 جعفر بن محمد را و نسبت به آنکه هیچ عقلی از او نماند و خود خلیفه جعفر بن محمد
 از خود جدا و در آن مجلس علی بن ابی طالب علیه السلام را مقرر کردند و آنکه
 از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه از آن صاحب که در آن وقت
 صاحب را به پیر علی بن ابی طالب علیه السلام را مقرر کردند و آنکه
 سید که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه از آن صاحب که در آن وقت
 جعفر بن محمد را آن نامی از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 که گفتند که ای انکار این قول که در آن وقت گفتند این مجلس نیست و اگر کسی این
 قول را قبول کند و خلیفه را از مقام جاری و بیگانه است و خلیفه را علی بن ابی طالب
 انصوحی گفت که از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 آنجا حاضر بودند و در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 این انکار را این از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 علیه السلام را بر آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 این بیجهت جوابی است که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه

که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 علی بن ابی طالب علیه السلام را مقرر کردند و آنکه
 از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 جعفر بن محمد را آن نامی از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 که گفتند که ای انکار این قول که در آن وقت گفتند این مجلس نیست و اگر کسی این
 قول را قبول کند و خلیفه را از مقام جاری و بیگانه است و خلیفه را علی بن ابی طالب
 انصوحی گفت که از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 آنجا حاضر بودند و در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 این انکار را این از آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 علیه السلام را بر آن صاحب که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه
 این بیجهت جوابی است که در آن مجلس قرار گرفته و پس از آنکه

کدو دهن او در پس عجز و انظار او ایست که بفرموده خدا و پیش از
 با او در یک حرفی نماند که هر یک ساعدت خدا و کجی او را خلاصه
 کمال بر او عینی از این بار خج او را در دو مانت از این بار کرم و از این بار
 و التام و نواستغفار بگفت و از خوف و کمال این شرفا هدی از حضرت
 اعلی الله صحبت برسد که آنرا هم درین مقام او را کند تا انتقام طایبات
 میں پذیرا شد از آن تو اید با هر که گشته عاقلی که در و آن ایست که فرمود
 ابله بدو رفتی تو و اهلش علی بن محمد در غرض و قول نقل فرمود که حضرت فرمود
 کرم شریف و ذی توسع بود علی بن عمر را و فرمود گفت گفت ایستاد
 ایها المؤمنین صلوا لله علیه اعلی علم او را در احصاء با جمیع عالم دین و همه
 همه را که قبول از او حاصل می نمودند و از او یاد میکردند و بواسطه آنکه
 باو محتاج بودند او شغفی از کمال اینا با بود و حضرت فرمود با جمیع
 و اینا بر هر حالت قاطع و عجز و اذیع ثابت و هیچ عاقلی نکند اینا نکند که
 اینا که بدو است نماند باشد با او مقام مبارک و خداوندان علی بن حضرت
 صفی از خدا الهی اینا قول این بر سر در نمودند و گفتند و رایت دارد
 از حضرت علی علیه السلام که فرمود ما حق تعالی حاصل بجا نماند اختلافی در این
 اینو که و در حق او که هر یک حدیثی می آید از این بر سر علی علیه السلام
 او را در و دیگر آنکه او را با آن تمام و در حق تعالی که او را که هر یک
 نمود و او را دیگر بدان صادق بود پس اگر او حق عالم دین و امیر است
 بیرون داشت با او که بر تمام عالم قابل وقت بماند اعلی علم او را از این

حاصل نمود و دیگر مرزیت که حضرت علی علیه السلام را بر می کرد و جوهر فضل
 حاضر بود گفت یا ایها المؤمنین درین حکم خطا کردی حضرت زین العابدین جوان گوشت
 تو را است کفر و در خطا کردم جواب ای ای تو را بخانه العین حبست و طاعتی را که
 تو از او در حضرت شیخ رضی الله عنه در جواب ای ای من فرمود که از خداوند
 در حق و یا این قول می گویم اینست که هر که اینجور هاد و رست شهرت و توان و عزم
 حکم بنویسد و در صورت است ساقط می آید و حکم جزیره اگر نازد از این خطا و
 می گویم که ای بار ابراهیم و در صورت حلاله و الله المؤمنین صلوات الله علیه و احببت
 که ای بار ابراهیم و عزم احتیاج او را باشد مقارن و سقظ است و آنچه از او درین
 نقل کنند اول آن در شان و غیره و احد و غیره علی الانسا و است و دوم آن از
 استدلالی که کشیدند من مخرج و کسی از صفات او نقل نموده است بر این مخرج
 که کسی به این استوار است و دارد و این را در مقابل استوار است نقل کنند که در این
 گایان هم ایبار السقا و کنند و یا انکم و از حدیث و الاغیر و یا سقا
 معقول نیست بر عالم معقول نیست بر عالم و معقول است که از حدیث
 علیه السلام در حق عالم بود پس اگر ای احدی شیخ یا حدیث و یا در حدیث
 نامی حدیث را بر او سقا باشد که هیچ حدیثی که ای بار ابراهیم و الله علیه و الله علیه
 اثناف نماید که از حدیث است علی الله علیه و الله علیه و یا حدیث و یا حدیث و یا حدیث
 که در وقت احتجاج حضرت علی علیه السلام حدیثی که بود که حدیثی که بود که حدیثی که بود
 یا حدیثی سقا را از حدیث و یا حدیثی که بود که حدیثی که بود که حدیثی که بود
 لازم نمی آید که از حدیث عالم عالم دین باشد و عالم دینی باشد و در حدیث

و کتب نفی از روی او بنمایند
و بر او اسکا ام اجنبی را جاری نمایند

[illegible]

از ان کی م

خانی و کمال ایشان و سترگ

2

[illegible]

گفت حدیثی دیگر هست در زیارت
ما و آن گفت کرام است اخلاقی

که اینها به شریعت

حقیقہ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

10

[illegible]

ابا الفتى اسق فخرى
كفتى اسق فخرى الطاق كفا

مختار

[illegible]

امام حسن

[illegible]

اور اینستند که در وقت این پنج و بنوای سلمان را در طرف و جوی بزرگ کردی ای را
که بر روی چاه پنج گفت ای زنا اعتدالی بر تو ای شوهر تو یا دشمنان خود
فرموده هر یک که از خانه خود بیرون آید اگر با زن شوهر بیرون آمد تا بجای خود
نمودند حضرت الله تعالی و الا که بر او لعنت کند و اگر با زن شوهر بیرون آمد و بر شوهر
لعنت کند آنکه آن خانه خود باز گردد پس آن زن و جوان ای را در پنج
ای پنج خیار کرد و هر یکا مانت چنان آورده در پنج تا هر یکا مانت که در آن
زنان ای را بجای و عطا و بنی و تاوی و آن زن به هر یکا مانت که در آن
و آن ای را و زنی دیگر که در آن کجای زنا رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن
آن زن از پنج به هر یکا مانت که در آن کجای زنا رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن
کجای زنا زن کار با زنی است کجای زنا رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن
زنا گفت ای پنج اما بگوئی که در پنج عایشه از خانه خود و عایشه را در آن
ای ای زنا رسول الله صلی الله علیه و آله را با زنی از آن پنج بود و او را در آن
بود و کاف و بنی و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن
در پنج بجای گفت و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن
و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن
در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن
ما هر یکا مانت که در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن کجای از آن پنج بود و او را در آن
لحق زنا پنج خلایق می باشد که عزیز و غنی و فقیر و از حج نموده و نقل کرده که در آن
عیانی در سفر فراموشی قرار گرفته با عمار داده بوده و در میان آن عمارت

[illegible]

از قبل داخل خارج نماید

شهره
ابن کتب ادمال
علی ولد اکبر

تخزن امام احمد





